

اهمیت ادبی و تاریخی طبقات ناصری منهاج سراج

مقاله برای دریافت پیش دکتوری

از

محمد رضوان

تحت راهنمایی

پرفسور محمود عالم

مرکز زبان و ادبیات فارسی و مطالعات آسیای مرکزی دانشکده

مطالعات زبان و ادب و فرهنگ

دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی نو ۶۲



जवाहरलाल नेहरू विश्वविद्यालय
JAWAHARLAL NEHRU UNIVERSITY
NEW DELHI-110067

CENTRE OF PERSIAN AND
CENTRAL ASIAN STUDIES

Declaration

Date : 20th July, 2001

I declare that the material in this dissertation entitled “Literary and Historical Importance of Tabqat-e-Nasiri of Minhaj-e-Siraj” submitted by me is my original research work and has not been previously submitted for any other degree of this or any other university / institution.

Prof. Mahmood Alam
Supervisor
CP&CAS/SLL&CS

Md. Rizwan
Name of the scholar

Prof. Mahmood Alam
Chairperson
CP&CAS/SLL&CS

Chairperson
Centre of Persian & Central Asian Studies
SLL & CS
Jawaharlal Nehru University
New Delhi-110067

تقدیم

بہ

مادر و پدر

فهرست

پیشگفتار سیاسگزاری

۱۱-۱	مقدمه	بخش اول
۳۹-۱۲	ترویج و پیشرفت فارسی در قرن سیزدهم میلادی	بخش دوم
۷۱-۴۰	منهاج سراج و زندگی او	بخش سوم
۱۴۵-۷۲	طبقات ناصری و اهمیت ادبی و تاریخی آن	بخش چهارم
۱۴۷-۱۴۶		نتیجه گیری
۱۵۴-۱۴۸		کتابیات

پیشگفتار

اهمیت ادبی و تاریخی طبقات ناهری منہاج سراج
موضوع مقاله تحقیقی است. این تحقیق جز تلاش فہم و توضیح
اہمیت ادبی و تاریخی طبقات ناهری است کہ بتوسط آن
ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی را در دورہ آوایل
عہد وسطی می توان بررسی کرد. چون این مقالہ برای تکمیل
پیش دکترا است. یک کوشش مطالعہ بتوسط تجزیہ متنی
برای نشان دادن ترویج و پیشرفت تاریخ نویسی مخصوصاً در
زبان فارسی می باشد.

در بخش ابتدائی این مقالہ دربارہ ساخت و موضوع
کتاب درسی کہ برای این تحقیق انتخاب کردہ شدہ است بحث میشود.
در باب دوم مذاکرہ پیشرفت فرهنگ فارسی
و ادبیات و نفوذ آن بر ناحیہ شمال ہند با تفصیل بحث
شدہ است. تا این بحث در مطالعہ طبقات ناهری زمینہ ہموار کند.
در باب سوم مطالعہ عمیق زندگی منہاج سراج
است. هدف این مطالعہ فہم نقارش او و توضیح و شرح واقعات
و حادثات کہ او بتفصیل بروی کار آورده است مطالعہ شود.

هدف اصلی این مقاله روشن کردن اهمیت ادبی
و تاریخی طبقات نامری است.

در باب چهارم در این مورد بحث مفصلی می شود.
در این باب درباره تکنک ادبی، طرز بیان و ادای مطلب و افعات
و حادثات با درستی و دینتداری در زبان ساده مباحث می شود.
در نتیجه گیری سمرقلمسی منهای سراج در ترویج
و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و در تاریخ نویسی
نشان داده می شود.

سپاسگزاری

مقاله تحقیقی این جانب مدیون یاری و همکاری بسیاری از استادان، دوستان و نیک اندیشان بوده است که سپاسگزاری آنها وظیفه خودم لازم می دانم. از استاد رهنما پرفسور محمود عالم راهبمانه سپاسگزارم که ایشان از ابتدا تا تکمیل این رساله شامل حال این جانب بوده اند. وبدون رهنمایی بی دریغ و شفقت آمیز ایشان مشکل بود که بپایان رسانم. در حقیقت این جانب کلمه بی درغی یا بجز از عمده حق شناسی ایشان برآیم. از مرکز زبان و ادبیات فارسی و مطالعات آسیای مرکزی و جمله استادان این مرکز که بنوبه خود این جانب کمک و مساعدت

نموده اند ممنون و مشکور هستم.

سپس از پرفسور مظفر عالم استاد تاریخ دانشگاه جواهر لعل نهرو و از همیم قلب تشکری کنم که ایشان مشورت ذی قیمت و راهنمایی شایسته در تهیه این مقاله تفویض نمودند.

از استاد عبد الخالق رشید سپاسگزارم که ایشان یکی از فصلهای این جانب با دقت نظری تصحیح نمودند.

و چند تا کتاب مربوط به موضوع دادند.

از پیرفسور عبدالودود انظهر سپاسگزارم که ایشان در تکمیل این مقاله تشویق کردند.

از آقایان گنغادهرن، صدر عالم، اخلاق احمد، دکتر اشتیاق احمد و دکتر صادق حسین سپاسگزارم که آنان در تکمیل این مقاله تشویق کردند.

از آقای عزیزالرحمان سپاسگزارم که او در کتابت مقاله و من کمک و سعی کرد.

از مسئولین جواهر لعل نهرو و مخصوصاً کتابدار کتابخانه این دانشگاه و کتابخانه خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی و کتابخانه جامعہ صدر در جامعہ ملیہ اسلامیہ و دانشگاه دهلی سپاسگزارم که در جمع آوری منابع این مقاله تحقیق بنده را کمک فرمودند.

از دوستان آقایان حماد رضوی، کمال نارائن پتیل، صفیر احمد، سجاد اختر، طارق کبیر، شمس تبریز، طالب خان، اجیت کمار و خورشید عالم

نیز محمد ارشاد را سپاسگزارم که در تهیه این مقاله تحقیقی
یاری و همفکاری کردند.

پس از آن از صفر فرد خانوادہ خودم را همیمانہ سپاسگزارم
کہ ہرگونہ کمک، تشویق و پشتیبانی برای کسب علم نموده اند.

محمد رضوان

بخش اول

مقدمه

مقدمه

«طبقات ناهری» یک کتاب بیرواقعات و حوادث از آدم (ع) تا زمان نویسنده این کتاب یعنی 'منهاج سراج' می باشد. عنوان کتاب «طبقات ناهری» از دو لفظ ساخته شده است. اولین لفظ طبقات که جمع لفظ «طبقه / چیز» بمعنا «باب / بخش» است و دیگر لفظ ناهری که نام سلطان ناهرالدین محمود یکی از پادشاهان دوره سلطنت دهلوی و مدوچ منهاج سراج بود. طبقات ناهری را منهاج سراج در زبان شیرین فارسی تألیف کرده است. منهاج سراج آغاز نوشتن طبقات ناهری را در حدود سال ۴۵۵ هـ کرد و در سال ۴۵۸ هـ به اتمام رسانید.

ادبیات آئینه جنبه های گوناگون اجتماع است. این لازم است که برای دانستن تاریخ و روند زبان آن اجتماع بررسی و ارزیابی آثار ادبی و تاریخی آن دوره مخصوص باید بکنند. منابع ادبی در تشکیل و ترکیب تاریخ جهان فارسی به مخصوص راجعه به تمدن اسلامی سهم بزرگی ایفا نموده است.

زبان عربی زبان برجسته در میان حکمران مسلمانان جهان بود و مسلط به همه فعالیت های مردم بود. بنابراین تاریخ نویسی

در زبان عربی رواج داشت. بعداً زبان فارسی را هم برای نوشتن تاریخ بروی کار آوردند. با وجود اینکه فارسی را برای تاریخ نویسی بعد از مدت بسیار بروی کار آوردند. ولیکن بتدریج این مؤثرترین وسیله در آوردن فکرهای گوناگون مردم شد. منقاج سراج یکی از اولین دانشمندان پیشرو بود که آغاز تاریخ نویسی در زبان فارسی مخصوصاً راجعه بتاریخ هندی کرد.

منقاج سراج در خانواده محترم غور در سال ۵۸۹ هـ / ۱۱۹۳ م چشم بجهان گشود. او شغل خود را مانند نیاکان به حیت کارمند استخدام دولت غور آغاز کرد. وی بجانب شب قاره هند کوچ کرد و سال ۱۲۲۶ م بخدمت ناهرالدین قباچه در سند رسید. سپس او در دوره شمس الدین التمش برای خدمت دولت سلطنت دہلی مأمور شد. او بمنصب مختلف مانند امام، قاضی، خلیف در دولت چندین از پادشاهان مأمور شد. الخ خان وی را در سال ۱۲۵۵ م او را بمنصب قاضی القضاة مقرر کرد. او به سبب قابلیت و لیاقت شایسته کار خود را بخوبی انجام داد. او در دوره سلطنت رضیه برای مدتی بسیار کوتاه بیکار ماند. ولی بزودی جای خود را بدست آورد. در سال ۱۲۷۶ م سلطان ناهرالدین

بموقع امامت نماز سعید الفهمی در جالندهر تشریف جبه و دستار و اسب
و ساخت و ستام پادشاهان او را اهدا کرد. منفاج سراج در سال
۱۲۵۴م بعلت خدمت شایسته بمنصب «صدر جهان» مقرر شد.
او در سراسر شغل خود با پادشاهان و امیران روابط شایسته و خوب داشت.
به سبب این خدمات و وابستگی نزدیکی او مواقع خوب برای تفهیلات
همه واقعه بدست آورد.

منفاج سراج آدم با استعداد بود. او در نوشتن طبقات
ناهری در نشر فارسی زبان ساده را استفاده کرده است. وی همن
تاریخ نویسی را در نشر فارسی توسعه داد. قبلاً صدرالدین حسن نظامی
در این زمینه دست داده بود. او کتاب تاریخی در نشر بنام «تاج المآثر»
نوشت که مشتمل بر احوال سلطنت دهلی بود. این کتاب تاریخی بعلت
زبان سخت، پیچیده مورد توجه مردم بسیار نشد. منفاج سراج
طبقات ناهری را در زبان ساده و سهل نوشت. او هم در شعر و شاعری
علاقه خاصی داشت. واقعات تلکنده که با سلطان ناهرالدین محمود
اتفاق افتاد در شعر آورد و نامش 'ناهری نامه' گذاشت. تذکر
ناهری نامه در طبقات ناهری است. اما حال در دست نیست.

بعلمت تحریر ناهری نامہ سلطان ناهرالدین محمود منہاج سراج را
 بخشش سالیانہ عطا کرد و الخ خان روستای در ناحیہ هانسی عطا کرد۔
 طبقات ناهری شرح تاریخ جهان اسلام است کہ در آن ذکر
 از آدم (ع) تا ناهرالدین محمود است۔ منہاج سراج این را در مجلد بسال
 ۶۵۸ھ بی پایان رسانید۔ اوی نوید اگر با مہربانی خدا سالم باشم اہناف
 می کنم۔ طبقات ناهری بہ شرح اسلام آغازی شود و تا نہ و ال حکومت
 عباسیان بی پایان می شود۔ سپس منہاج سراج تاریخ سلسلہ های
 دولت آسیای مرکزی می نوید۔ او ہر سلسلہ را جدا جدا ابراز میکند۔
 ہر طبقہ بتذکرہ موضوع قبل آغازی شود و با حادثہ سیاسی آن سلسلہ
 پایان می رسد۔ ہر طبقہ عنوان زیاد دارد۔ و ہر عنوان از پیشرفت حکمران
 دولت ابتدای شود و بی پایان دولت اختتام می شود۔ سپس منہاج
 سراج در بارہ ہر حکومت و حکمران بتفصیل می نوید۔ و قتیکہ شرح
 عزیز نوریان و غوریان می دہد فہرست فرزندان ہر شاہ شامل می کند۔
 مخصوصاً در شرح سلیمان محمد غوری منہاج سراج یک فہرست
 آمادہ می کند کہ در آن تفصیل قاضی، امیر بامہذب و رتبہ آنها میباشد۔
 ہمینطور او شرح شمس الدین التمش می دہد۔

در آخر طبقه منہاج سراج نظر خود را ابراز می کند که همیشه نسبت به کمر دار
خمسوهی پادشاه می باشد او همیشه پهلوی روشن پادشاه را بیان می کند
و برای او از خدا دعای کند. سپس منہاج سراج پیشرفت حادثات
و واقعات گوناگون تاریخی می کند. منہاج سراج از دوره ناهر الدین محمود
شرح و قایح با ترتیب می دهد.

منہاج سراج بعنوان تاریخ نویس تفصیلاً شرح هر سلسله های
حکمرانی می دهد. او به هنگام نگارش تاریخ از حضرت آدم علیه السلام
تا دوره خودش و همنا در شرح آسیای میانه، حواله سیزده کتاب معروف
می دهد. برای تاریخ باقی مانده که بیشتر از آن در زندگی او اتفاق افتاد.
حواله منابع زبانی می دهد که از مردم معتبر و خمیر بعد از تأیید و شهادت
بیدست آورد.

طبقات ناهری مشتمل بر بیست و سه طبقه است. ولی اهل
این مشتمل بر بخش موضوع است. مانند انبیاء و پیامبران،
ع محمد، خلفا، بنی امیه و بنی عباس و سلسله های عجم و سلسله های
آسیای میانه و دیگر سلسله های مسلمانان و سلطنت دهلی
و ایران و مغولان

طبقه یازدهم و از طبقه هفدهم تا بیست و دوم طبقات ناهری شرح هند با
تفصیل میدهد. طبقه بیست و سوم شرح فتح مغول و قتل و غارت
بتوسط آنها بر آسیای میانه می دهد.

منهاج سراج بعنوان روشنفکر اسلام شجره انسان جهان
و پیشرفت فرهنگ تمدن انسانی از آدم علیه السلام می کند.
منهاج سراج به حیث تاریخ نویس بزرگ یعنی شناخته شده. ولی
کتاب او از مهم ترین منابع اطلاعات تاریخی است. جزو آن کتاب
که دوره اوائل سلطنت دهلی را شرح می دهد خیلی اهمیت دارد.
به این نظر مطالعه و تجزیه این کتاب بکلی لازم است.

منهاج سراج و آثار او طبقات ناهری موضوع مطالعه برای
تحقیق بوده است. و دانشمندان بسیار از آن استفاده می کنند. اما
جستجوی آنها محدود بوده اند. آنها هرگز همه جنبه های کتاب توجه
نداده اند. هر بنس مکھیا که نویسنده "Historians and Histo
riography during the reign of Akbar"

است. منهاج سراج را بعنوان یکی از پیشروان در این میدان می بیند.
خلیق احمد نظامی در کتابش "On History and Historians of
Medieval India"

درباره منہاج سراج در ہفتی بیست و نوسد و در اختہار بہ جنبہ ہای مختلف طبقات ناہری بحث می کند۔ چندین مقالہ در این زمینہ وجود دارد۔ ولی این مقالہ پراکندہ فقط دربارہ اہمیت طبقات ناہری است۔ قبل از من ہیچکس تحقیق بہ اہمیت ادبی طبقات ناہری نگردہ است۔ تحقیق من بنا بر موع از ہمہ آثار ہای گذشتہ جدا و نو است۔ ما من وابستگی بہ حاسیت ادبی و سبک نشر و اہمیت تاریخی طبقات ناہری است۔ اینطور می بینیم کہ تحقیق من اہمیت ادبی و تاریخی طبقات ناہری برای ترویج و پیشرفت در مطالعات علمی و ادبی فارسی سود مندی باشد۔

طبقات ناہری بدون شک یکی از شاخہ ہای منبع ادبی است۔ این در زبان سادہ، سہل و روان نوشتہ شدہ است۔ اسلوب بیان و نگارش این سادہ، سہل، روان، واضح و ہرچ است۔ منہاج سراج طبقات ناہری را تحت ہمہ محاسن ادبی نوشتہ است۔ او ہر طبقہ را با تمہید و شجرہ نامہ بازی کند و ہمہ موع را با ترتیب می نویسد۔ منہاج سراج بعنوان دانشمند ان زبان و ادبیات فارسی و عربی واقعات را با واژہ ہای زیبا، قشنگ

دیگر دانشمندان معروف را بطریق جالب بیان می نماید. او
واقعات را بطور شرح می دهد که منظر واقعات بچشم خوانندگان
می آید. او جزئیات رویداد سومنات بحث می کند. و برای

علاقه مندی خوانندگان اشعار عنقه‌ری را در طی ذکر می آورد:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد

آثار غنزو را علم معجزات کرد

شطرنج ملک باخت با هزار شاه

هر بادشاه را به لعب دگر شاه مات کرد

منفاج سراج گاه بگاه قصیده و غزل برای خوشنمائی

نقارش خود استعمال می کند. او در طبقات ناهری زبان ساده و

آسان استعمال کرده است. او در این محاوره زیبا و عام فہم

بکار برده است. ما برای اهمیت تاریخی طبقات ناهری

واقعات و حادثات مهمی تاریخی را مطالعه کرده ایم. و نشان

داده ایم که مربوط به ترویج و پیشرفت سلطنت دهلی تا سال

۱۲۶۵ میلادی است.

باب دوم بعنوان «ترویج و پیشرفت فارسی در قرن سیزدهم»

میلا دی، می باشد در این فہمہل حالات زبان و ادبیات فارسی
در قرن سیزدہم میلادی در ہند ذکر می شود. در این حالات اجتماع
شمالی ہند کہ از طبقات ناہری در آمد ذکر می شود. ترویج و پیشرفت
زبان و ادبیات فارسی کہ در سالہای اول اتفاق افتاد. و لغو ذ
آن بہ فرہنگ ہند در این باب ذکر می شود. در این باب آن وضع
بیان می شود کہ در آن زبان و ادبیات فارسی توسعہ یافت.
در این باب در بارہ تأسیس دولت متحکم بیان می شود.
در این آن اوضاع را بیان می نماید کہ باعث قتل و غارت شدہ
و چیرا و چطور دانشمندان، نویسندگان و شاعران بہ ہند آمدند.
آنها برای توسعہ زبان و ادبیات فارسی خدمت بزرگی انجام
دادند در این باب ذکر آنها می شود. در این ذکر می شود کہ حکمران ہند
آنها را خوش آمدید گفتند و نفاش و تالیفات در زبان فارسی را
تشویق کردند.

باب سوم بنام "منہاج سراج و زندگی او" می باشد.
در این باب در بارہ منہاج سراج و زندگی او مفصل ذکر شدہ است.
زیرا کہ برای دانستن آثار او دانستن فکر او لازم می باشد.

بدون علم فکر نویسنده نمی توان بطور کلی نگارش او را فهمید. به این سبب
در این باب شرح زندگی منہاج سراج داده شده است. برای نوشتن
این موهنوع علاوه از طبقات ناهری منابع دیگر هم استفاده شده است.
باب چهارم بنام اهمیت ادبی و تاریخی طبقات ناهری میباشد.
این فصل درباره اهمیت ادبی طبقات ناهری نوشته شده است.
طبقات ناهری بدون شک یکی از شاهکارهای نشر ادبی است.
این در زبان ساده و روان فارسی نوشته شده است. بیان این
کتاب واضح، روشن و صریح است. سراسر کتاب با ترتیب نوشته
شده است. و محاوره های آسان را بکار برده است. از یک طرف
طبقات ناهری اهمیت ادبی دارد و بطرف دیگر اهمیت تاریخی
هم دارد. در این بخش چندین واقعه مهمی بیان می شود که دیگر
کتاب های تاریخی آن زمان از این واقعات حقیقی محروم می باشند.
در این بخش آن واقعات و حادثات مهمی تاریخی که ارتباط
ترویج و پیشرفت سلطنت دهلی تا سال ۱۲۴۰م دارد ذکر میشود.
چونکه طبقات ناهری منہاج سراج در عهد و سلی در نشر فارسی
نوشته شد. این ممکن نیست که همه جنبه های طبقات ناهری را

مورد بحث بکنیم. ولی در طی مدت این کار تحقیقی سعی بسیار کرده ایم
که مقاله، مناسب و جالب باشد. ملی در این مقاله جنبه های
جالبی و آن واقعات که هنوز نا آشنا بوده اند را مورد بررسی
قرار داده ایم که سهم شایسته ای در ترویج و پیشرفت زبان و
ادبیات فارسی در هندی باشد. بنا بر این طبقات ناهری
را برای تحقیق انتخاب کرده ایم و بخوبی مطالعه و تجزیه کرده ایم.
تحقیق درباره «اهمیت ادبی و تاریخی طبقات
ناهری منوهاج سراج»، نه فقط برای دانشجویان و
استادان زبان و ادبیات فارسی سودمند خواهد بود بلکه
برای دانشجویان، پیشروندگان، استادان و علاقه مندان
تاریخ هم باعث استفاده خواهد بود.
امیدی رود که خوانندگان گرامی استفاده خواهند کرد.

بخش دوم

ترویج و پیشرفت فارسی در قرن
سیزدهم میلادی

ترویج و پیشرفت فارسی در قرن سیزدهم میلادی

قرن سیزدهم میلادی دوره‌ی بسیار مهمی برای ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی بوده است.

اولین پادشاه از خانواده غوریان معزالدین محمد غوری بود که

بتوسط برادرش غیاث‌الدین که حکمران غور بود لاهور را فتح کرد. سپس به

پنجاب و دهلی قابض شد. به همراه او دانشمندان، نویسندگان و شاعران

معروف به هند آمدند و سکونت گزیدند. یکی از آنها رکن‌الدین حمزه بود که

ملک‌الشعر او دبیر دولت معزالدین محمد غوری بود. سپس اولین سلطان

سلطنت دهلی قطب‌الدین ایبک بود و دربار سلطنت دهلی مرکز

مهمی برای ادبیات فارسی گردید. جمله حکمران این سلسله برای پیشرفت

زبان و ادبیات فارسی تشویق نمودند. سلطان رکن‌الدین غیاث‌الدین

بلبن و پسرش محمد علاقه زیاد در شعر و زبان فارسی می‌داشتند.

اوشی شاعر بزرگ در دربار قطب‌الدین ایبک بود که مهارت کامل

در غزل‌گویی و در همه زمینه‌های ادبیات چیره دستی داشت.

جمال‌الدین محمد و حمید‌الدین دیگر شاعران دربار بودند.

بعد از آن در سلطنت شمس‌الدین التمش گرومی

از شاعران و دانشمندان در قرن سیزدهم میلادی از آسیای

مرکزی به هند کوچ کردند. نصیری خراسانی در همین دوره برای قصیده
 سرای شصرت یافت. و در مدح سلطان شمس الدین التمش قصیده گفت.
 دیگر شاعران آنوقت امیر روحانی سمرقندی بود که به هند آمد و در مدح
 پادشاه بر فتح بهار، رتنا ممبر و مندور قصیده سرود. بین شعرای معروف
 زبان فارسی که در هند متولد شدند یکی از ایشان تاج الدین رید بود که
 قصیده در زبان ساده می سرود. اولین شعر در سبک هندی خالص
 از قرن سیزدهم شروع می شود. و اولین شاعر که در این سبک مخلص
 شعر گفت صباح الدین مظهر ابدایونی بود. او شاعر تصوف بود. در
 اوائل سیزدهم میلادی در هند ^{قصیده} تراج داشته بود. اما بعد از این شاعران
 بطرف غزلگویی توجه دادند. فخر الملک آغاز غزلگویی کرد. این شاعر
 بزرگ بنام عمید دیلمی هم معروف بود. و از دربار سلطان ناصر الدین محمود
 وابسته بود. او اولین شاعر هند است که "مناظره" را در طرح غزل سرود.
 در دوره علاء الدین خلجی پیشرفت مہمی در زبان و ادبیات
 فارسی تاریخ نویسی، علوم طب، ستاره شناسی و دیگر فنون بوجود آمد.
 پیشرفت مہمی در ادبیات فارسی در آن زمان بعلمت سهم بزرگی
 از امیر خسرو دهلوی بوجود آمد. دیگر شاعر بزرگ در سلطنت دہلی

امیر نظم الدین حسن سجیزی دهلوی بنام حسن سجیزی معروف بود.
او در دهلوی متولد شده بود. وی در شعر گوئی مهارت کامل می داشت. این شاعر
بزرگ را «سعدی هند»، نامیده اند. او عشق نامه حکایت عشق ناگوری
مثنوی نوشت. عشقی معروفترین مثنوی حسن سجیزی است. این
شاعر صاحب دیوان هم بود. مهمترین کارنامه او جمع آوری نثر «فوائد الفواد»
ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاء است. دیگر شاعر آن زمان بدر الدین
چاچ بنام بدر چاچ معروف بود. او تخلص «فخر زمان» از طرف سلطان خلجی
یافت. و شاهنامه سلطان محمد را تألیف کرد.

قرن سیزدهم میلادی یکی از معروفترین دوره های نویسی
تخلیقات ادبی هند و ایران است. این اولین دوره پی است که زبان و
ادبیات در دولت برقراری در هند موقع ترویج و پیشرفت یافت. قبل
از قرن سیزدهم میلادی پادشاهان غزنه و غور به هند لشکر کشی کردند و
برگشتند آن دانشمندی که به همراه ایشان آمدند عده ای از آنها در ناحیه
هند اقامت گزیدند. ولی همیشه تشنگی دولت مستحکم و سرپرستی آنها
حس کردند. در سده سیزدهم میلادی پادشاهان و شاهزادگان هم
عالم و فاضل بودند. آنها دانشمندان، شاعران و نویسندگان را تشویق کردند.

به این نتیجه این خدمت دانشمندان فارسی در دربار آن‌ها آمدند و عزت و
احترام گرفتند. این همین دوره است که زبان و ادبیات فارسی ترویج و پیشرفت
بسیار یافت. و تعداد زیادی دانشمندان فارسی از خارج به هند رسیدند.
در این زمینه سعید نفیسی نوید است: "پس از آن تا سال ۶۵۰ هـ باز مغول در
ایران بکشتار و کشورگیری سرگرم بود. و فقط درین
سال هلاکوخان پادشاه مغول که خواست در
ایران پادشاهی کند. و بعمال ایرانی محتاج بود
امن و آسایشی درین مملکت برقرار کرد. و به همین
جهت مدت نزدیک پنجاه سال از اوایل قرن
هفتم درین دار و گیر هولناک سپری شد.
و این حوادث رمق از مردم ایران گرفته بود.
به همین جهت ادبیات ایران تا مدت‌ها در تهوع
و انقراض بود. چه عده کثیری از دانشمندان
ایران درین میان کشته شدند. و آنان نیز که
جان بدر بردند. بخارج از ایران یعنی به هند
و به آسیای صغیر که قلمرو سلجوقیان روم بود

پناه بردند. و ایران از مرد تقی شده. مخصوصاً زهر
بزرگی که متوجه ایران گشت. این بود که در مدت
چهار هجده سال که از تمدن اسلامی ایران گذشته
بود علوم و ادبیات به اوج کمال خود رسیده بود.
و اگر وقفه پیش نمی آمد قطعاً بجای بالاتر
می رسید. چنانکه یکی از چند تن از ادباء و علمای
ایران که به هندوستان و آسیای صغیر
گریختند چنان اساسی گذاشتند که مدت
صفتصد سال در هندوستان در دربارهای
سلاطین مسلمان مخصوصاً در دربار پادشاهان
بابری و در قلمرو عثمانی در دربار پادشاهان
آل عثمان باقی ماند. و حتی در زمانهای
که در ایران ضعف و فتوری پدیداری گشت.
در آن ممالک جبران می شد. دوره ترقی ادبیات
در ایران از اواسط قرن هفتم دوباره آشکار شد.
و سبب آن بود که جانشینان هلد کوبیرای کشور بانی

با ایرانیان محتاج بودند. و اندکی بعد در ماه محرم

۶۸۱ هـ که تگودار بجای پدرش ابقاخان

پادشاه شد با اسم سلطان احمد مذهب اسلام

را پذیرفت. و عنصهر ایرانی بر عنصهر مغول

غلبه یافت. و از آن بعد مغولانی که در ایران

بودند از حیث آداب، رسوم و تمدن ایرانی شدند؛

دکتر ذبیح اللہ صفا حمله مغول بر ایران و مهاجرت دانشمندان

فارسی به هند را اینطور بیان میکند: "هندوستان در قرن هفتم و

هشتم هجری چند علت جولانگاه بزرگ زبان

و ادبیات پارسی بود. از جمله آن علل است مهاجرت های

بزرگ ایرانیان از طبقات مختلف رجال و مستوفیان

و دیران، علماء و مشایخ صوفیه و شاهزادگان

و مردم عامه از هر دست و طبقه ای که توانای

نگریز از برابر حمله مغول و فتنه های مداومی

که متعاقب آن بلای بزرگ در ایران رخ

داده بودند داشتند. در شرح اوضاع سیاسی

و اجتماعی و در ذکر پناه گاه های فرهنگ ایران
در این دوره و در شرح احوال متصوفه و غیره
دیدیم که اثر این مهاجرت ها از لحاظ اثر زبان
فارسی و فرهنگ ایران در هندوستان تا چه
میزان بوده است^۳

قبل از ذکر ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند در
سیزدهم میلادی ذکر زمان آشنائی هند و زبان فارسی لازم میباشد.
رابطه بین هند و ایران از زمان قدیم بوده است.

؛ تحقیق آشنائی دوره زبان فارسی در هند آسان

نیست که گرچه معنای زبان فارسی اولین بار

به هند آمد. ولی اولین تماس هند و ایران زبان

فارسی از جمله محمود غزنوی آغاز شد^۴

زبان فارسی یکی از شیرین ترین زبان های جهان است.

محمود غزنوی به پنجاب حمله کرد و لاهور را در بار خود ملحق و نماینده خودش در

هند گذاشت و بازگشت. در سلطنت محمود غزنوی در لاهور زبان فارسی

زبان رسمی بود. اما این زبان و ادبیات فقط محدود به ایرانیان بود که

همراه محمود غزنوی به هند آمده بودند و در هند اقامت گزیده بودند. با وجود این زبان و ادبیات فارسی در لاهور اینقدر انتشار یافت و محبوبیت پیدا کرد.

! مرکز قدرت غزنوی لاهور را بنام غزنه کوچک

یادی کردند؛

همین سلطان محمود غزنوی بود که فردوسی بزرگترین شاعر ایران شاهنامه را بنامش معنون کرد. این سلطان شاعران و دانشمندان را دوست می داشت و نوازش ایشان کرد. به همین سبب نمایندگان این سلطان هم شاعران و ادیبان را در هند نوازش می کردند و تشویق می کردند. و در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی نشان دادند. بعلت قدرت دانی علماء و شاعران در سلطنت هند شاعران و دانشمندان از خراسان و ماوراءالنهر و از طرف جای دیگر بطرف دربار در هند هجرت کردند. و لاهور مرکز شاعران و ادیبان فارسی گردید. و اولین شعر زبان فارسی در هند از همین جا آغاز شد. اولین شاعر هند به زبان فارسی که در هند متولد شد « ابو عبد اللہ نقلی لاهوری » بود. او به جیبش کارمند دولت در جالندهر زندگی میکرد.

! و متذکره ادبیات فارسی در هند آمدن ادبیات

خالی از رنگ تصوف نبود؛

دیگر شاعران و ادیبان زبان فارسی در آن زمان که در هند زندگی می‌کردند
ابوالفرج رونی یکی از آن بود. ابوالحسن صجوبیری مؤلف «کشف المحجوب»
در غزله متولد شد و زندگانی خود در هند گذراند.

بعد از پایان دولت غزنوی غوریان بر سر اقتدار آمدند. این تغییرات

را «کیومرث امیری» که تاریخ نویس جدید است چنینطور بیان می‌کند

! حکومت غوریان هم که بر ویرانه حکومت غزنویان

بنا شده بود. چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی

دنیالو روش غزنویان را در پیش گرفت. سلطان

شمعاب الدین غوری که غالباً بنام «محمد غوری»

معروف است. حکمران حقیقی و توسعه دهنده واقعی

ممالک غوری است. او قسمتی خراسان را از سلجوقه

گرفت. و در طی یک رشته لشکرکشی به هندوستان،

سند و ملتان را با سال ۵۷۱ از دست دودمان غزنوی

ببیرون آورد. محمد غوری در سال ۵۸۸ م / ۱۲۹۲ م به دهلای حمله برد.

و پس از آنکه دهلای و المغان آنرا به تسلط خود در آورد.

در امر آموزش و مدرسه سازی توجیهی بلیغ نشان داد.

همین امر باعث گسترش و نفوذ زبان فارسی در آن

نواحی گردید،^۷

خدمات دانشمندان در دوره غوریان در عهد کیومرث امیری

اینطور ابرازی کند؛ «غوریان در عهد مهملر خدمات مهمی شدند»

در عهد آنان علماء و دانشمندان بسیاری از ایران

به هند رفتند و سکنی گزیدند. عده بی از این علماء

و مهاجرین به تبلیغ و اشاعه دین و معرفی آئین

های هندیانه روی آوردند. در حقیقت شروع

تبلیغات اسلامی در عهد از زمان غوریان

آغاز گردید. و همزمان با آن مدارس و مساجد

بسیار بنیاد یافت؛^۸

پس از آن معزالدین محمد غوری ناحیه هند را یکی از غلامان و فرمانروای

خود قلمب الدین ایبک را عهد سپرد کرد. در این زمینه صفاح سراج می گوید

«چون اطراں مملکت غور چون غرستان، طالقان

و گرزوان، بلاد قادس و گرمسیر تمام در ضبط و تصرف

O, 164, 6, N, MIN: 8 164 P1

بندگان او آمد. سلطان تاج الدین یلدوز و سلطان

TH-9269



قطب الدین ایک و دیگر ملوک و امراى ترک کہ
 بندگان معزى بودند هر یک معروفى بخدمت درگاه
 او فرستادند و از وی خطوط العتق و مثال ملک
 غزنین و هندوستان التماس نمودند۔
 برای سلطان تاج الدین یلدروز چتر و مثال
 فرستاد۔ تا ممالک غزنین در تصرف آورد۔
 چون سلطان قطب الدین به غزنین آمد و نظام
 الدین محمد را به غیر و زکوة فرستاد۔ در سال
 سنه خمس و ستائنه او را چتر لعل فرمود و مثال
 ممالک غور، غزنین و هندوستان داد و جعله
 ملوک غور، غزنین و هندوستان خطبه اسک
 بنام او کردند^۹۔

در زمان قطب الدین ایک و پنج دیگر گون در زمینہ پیشرفت ادبیات
 فارسی ظاهر شد۔ قطب الدین ایک دہلی را پایتخت سلطنت خود ساخت۔
 و در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی سهم بزرگ انجام داد۔ و چندین تن
 از شاہزادگان خانوادہ او شعری گفتند و شعر پرور بودند۔ گروهی از

دانشمندان و شاعران از فراسان، غوره و غزنه بعلت خوف حمله تاتار به هند
 هجرت کردند. شاعران و ادیبان آن دوره شمس الدین محمد بلخی، فضل ملتان و
 عیاش الدین سجری بودند. وزیر سلطان قباچه، عین الملک خودش یک شاعر
 بزرگ بود و مشوق علم و ادبیات بود. محمد عوفی در تذکره شاعران «لباب اللباب»،
 را در هند بپایان رسانید. محمد عوفی بنوشتن یک کتاب دیگر بنام «جوامع الحکایت»،
 و لو امر وایت بر درخواست سلطان ناصر الدین قباچه آغاز کرد. ولی نتوانست
 تکمیل بکند و از دارالفتا به دارالبقا خرامید.

در سیزدهم میلادی معروفترین نویسندگان که ترویج و پیشرفت
 زبان و ادب فارسی را مهیا ایفا نمودند عبارتند از: صدر الدین محمد بن
 حسن نظامی نیشابوری مؤلف تاج الماشر و محمد بن منصور معروف به
 فخر مدبر مؤلف شجره النسب و آداب الحرب و الشجاعت و منہاج
 سراج مؤلف طبقات ناهری و امیر خسرو مؤلف خزانة الفتح و
 حسن سجری مؤلف فواید الفواد و خواجہ معین الدین چشتی و شمس دبیر
 و تاج الدین ریزه، عمید سنای و شهاب الدین مظهر و غیره.
 تاج الماشر نخستین تاریخ سلطان سلسله سلاطین دہلی و مؤسس
 اسلای دہلی هند در نخستین سال قرن سیزدهم میلادی نوشته شد. این کتاب

شرح فتوحات سلسله سلاطین است که صدرالدین حسن نظامی درآورد.
 این اثر معروف و نفیس تاریخی که در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره هند
 از بسیاری جهات حائز اهمیت زیاد داشت. این کتاب شامل واقعی
 است که در میان سالهای ۵۸۷ هـ تا ۶۱۲ هـ در شبه قاره هند اتفاق افتاد.
 و اطلاعات دست اول درباره جنگهای سلطان شهاب الدین
 محمد غوری (معز الدین محمد غوری) در هند و حوادث دوران سلطنت نخستین
 پادشاهی مسلمان هند قطب الدین ایبک و نخستین پنج سال عهد
 التمش را در بر دارد. دکتر خلیق احمد نظامی در ستایش این کتاب
 چنینطور بیان میکند: "تاج التمش اولین تاریخ رسمی سلطنت دہلی
 می باشد و با جنگ تزلزلین (که سال ۱۱۹۱ م بوقوع پیوست)
 شروع می شود. این جنگ دروازه های شمال هند
 را بر روی ترکان گشود. این اثر تا دوره بی ادامه
 یابد که سلطان التمش بعنوان خلیفه مسلمین
 شناخته شد. و به همین جهت این دوره در
 تاریخ سلطنت دہلی نقطه عطفی محسوب گردیده
 و دارای اهمیت خاص سیاسی باشد.

زیر افعالیت های نظامی نگران در شمال هند
باعث برچیده شدن سیستم فتو و الی را چه پوتان گردید.
و سلطنت محلی را با سیستم اداری مرکزی به دنبال خود
بوجود آورد؛

سبک تاج الماثر نه تنها از لحاظ مطالب تاریخی اش بلکه از حیث
سبک نگارش خود نیز دارای اهمیت زیاد است. سبک انشای تاج الماثر مانند
"تاریخ و هاف" متکلف و مصنوع و دارای تعقیدات بسیار است که گاهی
خواننده رشته مطالب تاریخی را در عبارات پیچ در پیچ آن از دست می دهد.
در اینجا شایسته تذکر است که سبکی که مؤلف تاج الماثر در نگارش آن
بکار برده است همدسال بعد از آن در تاریخ و هاف جلوه اش بال
۷۵۲ هجری بحضور غازان خان ایلخانی معروف شد. و جلد دومش در سال
۷۱۲ هجری بغرض سلطان خواننده رسید توسط شرف الدین عبداللہ معروف
به و هاف الحضرت سرحد کمال رسید. ناگفته نماند که نویسنده تاج الماثر
مبتکر و منخزع این سبک نبوده بلکه این سبک در نیمه قرن ششم توسط نصر اللہ
منشی مؤلف کلبله و دمنه در ایران رواج یافته بود. ولی میتوان او را
در میان نخستین کسانی مانند محمد بن علی راوندی مؤلف راحت الصدور

و ناصح بن ظفر جبر فادقانی مترجم تاریخ یمنی که نشر فنی را در آثار تاریخی فارسی
بکار بردند شمار کرد.

کتاب بیچ نامه که بنام "تاریخ قاسمی" یا "فتح نامه" و منہاج الدین
والملک نیز معروف است. این کتاب ترجمه یکی از کتابهای تاریخ
قدیم عربی است که اکنون در دست نیست. تاریخ قاسمی / بیچ نامه مشتمل
بر شرح وقایع و حوادث حمله محمد بن قاسم به سند است. این تاریخ محلی
سند است. این کتاب را در سال ۱۳۴۳ و یعنی بعد از یکسال پایان تاج المآثر
محمد بن علی کوفی از کوفی بزبان فارسی ترجمه کرد. او این را بنام عین الملک
وزیر ناہر الدین قباچہ معنون کرد. در این زمینه دکتر آفتاب اہنغر
چینٹوری نوید؛ "این کتاب یکی از محتمترین منابع مؤرخان
عہد تیموریان ہند مانند نظام الدین بخش
مؤلف طبقات اکبری و مدیر معصوم مؤلف
تاریخ سند / تاریخ معصومی و امثال آنها
بودہ است. نشر بیچ نامه / تاریخ قاسمی از
نورہ صفای بسیار لطیف نشر فنی متداول
در ان زمان است. و با وجودیکہ در آوردن کج

در آن تعلق بکار رفته است. نشر مسیح آن
مانند نشر مهنوع تاج الماثر موجب سرگردانی
خواننده نمی شود.

طبقات نامری یکی از معروفترین کتابهای تاریخی سیزدهم
میلادی است که منفاج سراج در سال ۶۵۱ هـ نوشت. و بنام سلطان
ناصرالدین محمود معنون کرد. بنوشته دکتر امیر آفتاب

طبقات نامری توسط قاضی منفاج الدین عثمان

جوزجانی به ۲۳ طبقه برشته تالیف در آمده و بنام

سلطان ناصرالدین محمود از سلسله سلاطین غلامان

موشخ شده است. این کتاب شامل تاریخ

عمومی عالم است. و با لفظها در باره تاریخ

عزیزنویان، غوریان و جانشینان آنان در شبه

قاره هند و پاکستان و دوره استیلای مغول

از معتبرترین منابع بشمار می رود. طبقات نامری

از حیث سلاست و استحکام انشاء یکی از

شاهکارهای مهم زبان فارسی است.

با آنکه همزمان با تألیف تاریخ جهانگشای جوینی
 برشته نغارش در آمده سبک نغارش آن
 برخلاف سبک جهانگشای جوینی و نجاج المآثر
 و بعضی دیگر از تواریخ قریب العصر خود از قبیل
 تاریخ یحیی و راحت الهدور بسیار ساده،
 سلیس و در عین حال متحرک و استوار است.
 و منجاج الدین آنرا به شیوه مؤرخانی مانند
 بیہقی و گردیزی برشته تحریر کشیده است.^{۱۲}

در سیزدهم میددی محمد بن منصور معروف به فخر مدبر مصنف بود.
 او در زبان فارسی دو کتاب نوشت. نام اول شجره انساب و نام دوم
 آداب الحرب والشجاعت بودند. فخر مدبر از خانواده عالم و قاضی بود.
 اجداد او در میدان دینی و دنیوی شهرت خاصی داشتند. دکتر نعیم الدین
 در باره فخر مدبر اینطور قلم می زند: "پدر بزرگ فخر مدبر هم عصر سلطان
 ابراهیم غزنوی بود. فخر مدبر به مقام علم مغول
 با خانواده به هند کوچ کرد و در لاهور سکونت کرد.
 و قتی که حالات سازگار شد او به غزنه آمد."

و اسناد و کتاب های خود را جمع کرد و به لاهور برگشت.

فخرمدبر بتوسط این اسناد و کتاب ها

«شجره انساب» تکمیل کرده و هدیه داد در تکمیل

این کتاب نگهداری کارنامه های جد و

نیاکان خود بود. او این کتاب را توسعه داد که

مشمول بر شجره احوال از آدم (ع) تا فخرنویان

و غور بیان است»^{۱۳}

او این کتاب را در زبان ساده، سلیس و روان نوشته است. او هرگز

استعارات و تشبیهات دقیق بکار نبرده است. او این کتاب را بنام

قلب الدین ایبک معنون کرد و انعام بسیار یافت.

کتاب دیگر فخرمدبر در زبان فارسی آداب الحرب و الشجاعت

است که مشتمل بر چهل باب درباره اهل جنگ، فن تدابیر لشکر، فتح

حکومت و تربیت لشکر است. فخرمدبر این کتاب را به سلطان شمس

الدین التمش تقدیم کرد.

در سیزدهم میلادی زل هوفیان در ترویس گسترش زبان

و ادبیات فارسی خیلی محسوس بوده است. خواجه معین الدین چشتی^{۱۴}

یکی از صوفیان است که از سیستان به هند کوچ کرد و در ناحیه راجپوت
در اجمیر اقامت گزید. او بزودی معروف شد و وی تبلیغ اسلام کرد.
رای پیقورا (پیر تقوی راج پوهان) برای کم کردن شهرت او سعی کرد.
ولی ناگام شد و بدست سلطان معز الدین غوری هلاک شد. سپس
شهرت خواجه معین الدین بزودی توسعه یافت. مردم بیشتر دین اسلام
را قبول کردند و او اینقدر مقبول شد که پس از مرگ مردم به آرامگاه او
امروز هم زیارت می کنند. بعد از سالها پس از مرگ او سلطان جلال
الدین اکبر به ولایت جهانگیر به آرامگاه خواجه معین الدین حشقی
زیارت کرد. ابوالفضل در "اکبرنامه" این واقعه را اینطور می نویسد

توجه فرمودن صهنت شاهمی پیاده

از دار الخلافه به اجمیر و کامیاب شدن بمطلب

هموری و معنوی

چون شعار اقدس پادشاهی استبداد

صمت از بزرگان است در آن هنگام که جوای

غرضند از هند بودند معامله با ایزد خود رفته

بود که چون این امنیت بحصول انجامد از

ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود
آن بوده باشد که از دار الخلافه آگره پیاده
بزیارت روزه متبرکه که خواجه معین الدین چشتی
که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم الحاحت
بیزدی بتقدم رسانند و مقرر بود در رجب
که ماه عرس گرامی ایشان است. این نیت
از مکامن قوت بفعل آید. و چون آنچنان
گوهر شب تاج درج خلقت بساحل امید
آمد. ایغلی نذر از شر ایطحق گذاری و
وفا بجمهد از لوازم سپاسداری نشناخته
----- روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از
دار الخلافه آگره پیاده قدم در وادی
مرحله پیامی و بیابان نوردی نهادند،^۴

خواجه معین الدین چشتی در زبان و ادبیات فارسی علاقه خاص
داشت. او چهار کتاب در نشر فارسی نوشت. مانند انیس الارواح،
گنج الاسرار، حدیث المعارف و رساله وجودیه. این کتاب‌ها بموضوع
افکار هوفیانه خواجه معین الدین چشتی هستند که برای تبلیغ و درس
اسلامی نوشتند. دکتر نعیم الدین قول معین الدین که یکی از نویسندگان
است. نقل میکند: «دعوت معین العارفين است که او یک نسخه قلمی
گنج الاسرار دارد. این درباره خیالات هوفیانه
و تعلیمات اسلامی بیان می‌کند.

بنابر این پدید می‌آید که او این کتاب‌ها را برای
تعلیمات و تبلیغ اسلام نوشته شده باشد.^{۱۵}

علاوه از این خواجه معین الدین چشتی شاگردان و معتقدان را
نامه‌های نوشت. در این نامه‌ها درباره فکر تصوف خود اظهار کرده است.
او یکی از راهنمایهای بزرگ دینی امام مظفر را ایست عدد نامه نوشت.
او یک نامه طویل به خواجه بختیار کاکی نوشت که درباره عقاید هوفی است.
سرفی از این نامه اینطور است: «دوست همه از اعل یقین برادرم

خواجه قلب الدین دهلوی از اشرف اللہ تعالی رب العالمین

از فقیر معین الدین چند نکته وحدت و
رمزهای هدایت^{۱۶}

بنابر این احساس می شود که خواجه معین الدین چشتی کتاب
درباره فلسفه نوشته باشد که در دست ما نیست.

ملفوظات یک نوع ادب است که در این اقوال صوفیان را
شاگردان آنها بشکل کتاب جمع می کنند. انیس الارواح یکی از
ملفوظات است که مجموعه خطبات خواجه عثمان هارونی است که بتوسط
شاگردش خواجه معین الدین چشتی آن جمع آوری نموده است.
این کتاب مشتمل بر بیست و هشت نشست است بین خواجه معین الدین^{۱۷}
و خواجه عثمان هارونی^{۱۸} است.

دیگر ملفوظات در ادبیات فارسی "دلیل العارفین" است که
مجموعه خطبات خواجه معین الدین چشتی به شاگردش خواجه قطب الدین
بختیار کاکی است. این را خواجه قطب الدین بختیار کاکی خودش بشکل کتاب
آورد. این مشتمل بر یازده باب است. این تذکره یازده ملذقات
میان خواجه معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین بختیار کاکی است.
دیگر ملفوظات فواید السالکین شاهکار ادبی است که

مجموعه خطبات خواجه قطب الدین مختیار ماکلی است که شاگردش شیخ فرید
الدین گنجشکر جمع آوری کرده است.

خزائن الفتوح / تاریخ علامی تاریخ اولین پانزده سال
عهد سلطنت علاء الدین خلجی است. این را امیر خسرو بتحت نفوذ انشای
سبک تاج الماشتر، در آخر قرن سیزدهم میلادی به سبک مهنوع برشته نقاشی
در آورده است.

در قرن سیزدهم میلادی سیم شاعران بزرگ در ترویج و پیشرفت
زبان و ادبیات فارسی قابل ستایش بوده است. خواجه معین الدین چشتی
که صاحب دیوان است. او شعر بسیار نوشت. ولی برخی از آنها تا حال باقی
مانده است. بیشتر از آنها قهیده و غزل است که پراز فکر تصوف است.
ایم. ای. غنی در این زمینه از بسیار السالکین نقل می کند -

«حضرت ایشان در زمره شعرای نامدار از
مغتنات روزگار اند. و در اهناف شعر قهیده
و غزل مرعی دارند. مجموعه ملام عرفان آنحضرت
که گنجینه بیش از هفت هشت هزار بیت
بوده از دست دوران نامهربان از میان رفت
واندکی از آن مانده؛»

غزل

ربود جان و دلم را جمال نام خدا
نواخت تشنه لبان را زلال نام خدا
وصال حق طلبی همنشین نامش باش
ببین وصال خدا در وصال نام خدا
میان اسم و مسمی چو فرق نیست بین
تو در تجلی اسما کمال نام خدا
یقین بدان که تو با حق نشسته شب و روز
چو همنشین تو باشد خیال نام خدا
ترا سزد طیران در فضای عالم قدس
بشرط آنکه سپری بیال نام خدا
چون نام او شنوم گم بودم راهد جان
خدای اوست بعز و جلال نام خدا
معین ز گفتن نامش ملول کی گردد
که از خداست ملالت ملال نام خدا^{۱۷}

امیر خسرو دهلوی یکی از شاعران معروف هند در قرن سیزدهم میلادی بوده است. او در عصر اهناف سخن طبع آزمائی کرده است. و خیلی کامیاب بوده است. او نه تنها شاعر بود بلکه ادیب، نلفی، مؤرخ و منشی هم بود. او در این شعر که قصیده است قوت تخیل و جدت ادرا را اینطور میسرود.

بود پنهان آفتاب آندم صبح

همدی با باد منبر بود نمود

صبح را الفتم که خوشبخت کجاست

آسمانی روح ملک چه می نمود^{۱۸}

در این شعر امیر خسرو جدت اسلوب اینطور شونجی دارد که در شعر سعدی معم با آسانی دیده نمی شود. او ظلم و ستم معشوق به معشوقه را نشان میدهد. با وجود اینکه در عشق معرکه کم نشود. در این شعر او آن فکر را برگ تهرهوف می بیند و بیان می کند

جان ز تن بردی و در جانی معنونه

درد هادادی و درمانی معنونه

مهر دو عالم قیمت خود گفته ای

نرخ بالا کن که ارزانی معنونه^{۱۹}

حسن سحری یکی از معروفترین شاعران هند در قرن سیزدهم میلادی بود. پیشتر او نانبائی بود. او امیر خسرو را خیلی دوست داشت. و به همراه او شده وی در هنر غزل مهارت کامل داشت.....

خلق گویند دل از صبر بجای آور باز

ای دل از صبر نشانی ده اگر بای هست

ایکه نظاره دیوانه کردی هرگز

قدی رنج کن این سهوئی که رسوائی هست

او ایک شعر شریفی طبیعت را چنین طور بیان می کند.....

دوسه بار بار با تو گفتم که مرا به هیچ ربتان

نشند اتفاق شاید که باین بها گرانم الا

اینطور می بینیم که با وجود اینکه زبان فارسی زبان مردم عامه نبود.

مردم که همراه پادشاه آمدند و در هند اقامت گزیدند، آنها مردم عامه

هند را از زبان فارسی معرفی کردند. همچنین می بینیم که این بهترین آغاز

برای ترویج و پیشرفت زبان فارسی بود. به همین سبب دانشمندان

بسیار زبان فارسی در این کشور متولد شدند. و در ترویج زبان و ادبیات

فارسی شهرت یافتند.

ضمیمہ

۱. ۷۲۲، *History of Iranian Literature, Jankypka.*
۲. سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۳۴
۳. ذبیح اللہ صفاء، تاریخ ادبیات در ایران، ۳۱۴
۴. *History of Iranian Literature, Jankypka.* ۷۱۴
۵. " " " " ۷۱۵
۶. " " " " ۷۱۵
۷. کیومرث امیری، زبان و ادب فارسی در ہند، ۷-۸
۸. " " " " ۸
۹. منہاج سراج، طبقات ناہری، طبقہ صفدہم، ۳۷۳
۱۰. خلیق احمد نظامی، فن پارسی شماره ۱۳ بجلد ۱۳۷، ۱۲۷
۱۱. دکتر آفتاب امغر، تاریخ نویسی فارسی در ہندوپاک، ۹
۱۲. " " " " ۹
۱۳. دکتر نعیم الدین، ہندوستان میں فارسی ادب، ۱۴۷-۱۴۸
۱۴. *History of Persian Literature in India, MA-Ghani.* ۲۸۹-
۱۵. دکتر نعیم الدین، ہندوستان میں فارسی ادب، ۱۸۳
۱۶. " " " " ۱۸۳

۲۹۱-۲۹۰, History of Persian literature in India MA-Ghani .۱۷

۲۸۱	۱۸- مهدی حسین، اہنادید عجم،				
۲۸۴	'	"	'	"	۱۹
۲۸۷	'	"	'	"	۲۰
۲۸۷	'	"	'	"	۲۱

بخش سوم

منهاج سراج و زندگی او

منہاج سراج و زندگی او

قاضی ابو عمر و منہاج الدین بن سراج الدین جوزجانی مشہور

بہ «منہاج سراج»، از مؤرخان و نویسندگان بزرگ زبان فارسی

در قرن ہفتم ہجری است۔ «طبقات ناہری»، کتاب معروف او است۔

در اسم منہاج سراج اختلاف های بسیار است۔ اسم

منہاج سراج بر سر ورق نخطہ مطبوع مملکتہ کہ در سال ۱۸۶۴ م از جانب

انجمن ایشیا تک بنگال بچاپ رسیدہ است و ابو عمر منہاج الدین عثمان

بن سراج الدین الجوزجانی، نوشتہ است۔ عباس اقبال در کتاب «استیلای

مغول»، و «منتخبات ادبیات فارسی»، نام او «قاضی ابو عمر منہاج الدین بن

سراج الدین جوزجانی» بکار بردہ اند۔

دکتر رضا زادہ شفق در «تاریخ ادبیات ایران»، نام او را «ابو عمر عثمان

منہاج الدین بن محمد سراج الدین» ذکر کردہ است۔^۱

و پرفسور عبدالستار ہدیقی در مجلہ «اورینٹل کالج میگزین»، نام وی را

اینطور نبشتہ است: «مولانا منہاج الدین ابو عمر عثمان ابن مولانا سراج

الدین محمد العجوبۃ الزمان ابن مولانا منہاج الدین عثمان ابراہیم ابن

عبدالخالق جوزجانی»

نیز ای جی۔ براؤن نام منہاج سراج را «منہاج سراج جوزجانی قلم زدہ است»^۲

و جی۔ ریپکام در کتابش نام او را «منہاج بن سراج محمد جوزجانی» قلمداد کردہ است۔

نویسندہ نامش را در طبقات ناہری بہ اشکال گوناگون بکار آورده است؛

ابوعمر عثمان بن محمد المنهاج سراج جوزجانی

او اسم خود را در بخش ششم طبقات ناهری اینطوری نوید: عثمان محمد
منهاج البوزجانی ۴

جوزجانی اکثر اوقات نام خود را در باب اول «منهاج سراج جوزجانی» می‌نماید.
او در باره پدر نیامانش چنینطوری نوید: جد بزرگ و اولین وی امام
عبد الخالق جوزجانی بود که فرزند وی ابراهیم نام داشت. وی پسر
بنام منهاج الدین عثمان داؤد این شخص پدر مولانا سراج الدین العجوبه
الزمان بود که پدر منهاج السراج باشد.

اچ. جی. راورقی نام او را «مولانا منهاج الدین ابوعمر عثمان» می‌نوید.
و ذیح الشهدا در باره نامش «ابوعمر منهاج الدین بن سراج الدین
جوزجانی» می‌نوید.

باید گفت هر چه را که نویسنده در نگارش خود ابراز نموده است مورد
اعتماد است. بنا بر همه منابع چنین نتیجه می‌رسم که اسم نگارنده ابوعمر و منهاج
الدین بن سراج الدین جوزجانی که بصورت مختصر آن «منهاج سراج» است.
اسم پدرش سراج الدین محمد «مولانا سراج الدین منهاج» و سراج الدین منهاج و
افصح العجم العجوبه الزمان سراج الدین منهاج نوشته است. اما
اسم پدر بزرگ اول مولانا منهاج الدین عثمان و اسم پدر بزرگ دوم ابراهیم
و اسم پدر بزرگ سوم عبد الخالق جوزجانی که مورث و بنیانگذار این خانواده علمی است.

منهاج سراج در طبقات ناصری خود را جوزجان نسبت می دهد.

وی می نویسد: نیامان او اهل جوزجان / جوزجانان / گوزگانان بوده اند.^{۱۳}

امام عبدالحق از آنجا به غزنه کوچ کرد. سپس اینجا نیامان منهاج سراج در شهر پایتخت سلطنت زندگی میکرد. بعد از مدتی آنها به غور و لاهور انتقال گردیدند. نسبت به آن منهاج سراج وطن اهلی نیامان خود را جوزجان نوشته است. ولی خودش آنجا هرگز سکونت نکرده است و زندگی نگذرانده است. فعلاً جوزجان وجود ندارد. سعی میکنم که بتوسط منابعه گوناگون جوزجان را نشان بدهم. جوزجان همیشه نزد دانشمندان و روشنفکران معروف بود.

یا قوت درین زمینه می نویسد که نام ناحیت وسیعی است از کورتهای بلخ در خراسان که میان مرو و بلخ واقع است. و قصبه آن یهودیه و شهرهای آن انبار و فاریاب و کلار و غیره است.^{۱۴}

جوزجانان یا گوزگانان یک ناحیت بود در مغرب ریح بلخ که راه رود

مرو از آن میگذشت. او خیلی آباد بود در شمال به آموییه پیوست و در جنوب

تاجاری صحیره مندی رسید. در مشرق بامیان و حدود غربی غزنه حاشیه آن بود.

و در مغرب هرات و مجاری آب مرو و مرغاب به آن پیوسته بود.

خاورشناس معروف «بارتولد» در کتابش می نویسد: در قرن دهم میلادی (۳۷۵هـ)

جوزجانان را ناحیتی ملاحظه نمیدانند و جز ولایت بلخ می شمارد. در قرن نهم الیهقوی

(۳۷۸هـ) فقط ناحیه معمور رود شبرغان (شهرقان) و ولایت کوهستان گزوان

را که در قسمت علیای رود میمنه واقع است گوزگان مینامند. مقرر حکمرانی امرای
 عرب که انبار بود. شاید در محل کنونی شهر پل واقع بود. پایتخت قدیم گوزگان شهر
 شبوقان بود. و این قول را روایت طبری تأیید میکند. در آنوقت هم مثل امروز
 میان شبورقان و شیرین تکاب سحرانی واقع بود که سر بهما «القاع» میگفتند و
 در طبقات ناهری دشت کعب آمده است. قراریکه ابن خرداد بگوید این ناحیت
 همه گوزگانان محسوب بود. شاید فاریاب شهر کنونی دولت آباد یا قدری جنوب
 در جای خیر آباد حالیه واقع بود. بقول یعقوب امیر فاریاب در یهودیه اقامت میکرد.
 میمنه حالیه را جوزجانی بشکل میسندی نرسد در گوزگانان داخل بود. در قرن دهم سلسله
 آل فریعون در گوزگان سلطنتی کردند. این سلسله را سلطان محمد از میان برداشتند
 در سال ۳۳ هجری جوزجان بدست احمد بن قیس بتصرف در آورده شد.
 جوزجان سرزمین شخصیات معروف و بزرگ بودند. همین جایی بن زید بن علی
 بن الحسین بن علی بقتل رسید. از ناموران علمی ابراهیم بن یعقوب ابو اسحاق السعری
 الجوزجانی است که تاریخ دمشق ذکر او میکند که موقی در جوزجان سکونت کرد.
 احمد بن موسی الجوزجانی که دانشمندان مستقیم الحدیث بود در جوزجان می زیست.
 خانواده معروف فریعون که در حدود ۳۰۰ هجری در جوزجان حکمرانی میکرد. پدید میشود
 که آنها اهل این نواح بودند. تاریخ نوریان آن دوره این خانواده را یکی از خوبترین
 سلسله حکمران نامیده اند. ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی که تاریخ یمنی را در حدود
 ۴۱۵ نوشت. جانشین فریعون را از طرف سلطان محمود حکمران آنان جوزجان میداند.

و آنها را در صحت عالی چون فلک و در فراخ دلی، بخشش و جوانمردی
 مثل جیحون می نویسد در حدود ۳۷۲ هـ که مؤلف نامعلوم حدود العالم در جوزجان
 کتاب خود را نوشت. پادشاه این دو دمان این منلقه محمد بن احمد الحارث بود که
 العتبی و گردیزی نیز نام او را برده است. چندی بعد ابو الحارث احمد جانشین
 شد. او سال ۳۸۰ هـ بار دیگر ۳۸۵ هـ برای اخراج ابوعلی سیمجوری کمک امیر نوح
 بن منصور کرد. و روابط دوستانه از سبکتگین داشت. او یکی از دخترانش
 در نکاح محمود در آورد. سبکتگین یکی از دختران خود را بنکاح ابونصر محمد
 پسر احمد تجویز کرد. بعد از مرگ سبکتگین احمد داماد خود را برای تخت و تاج
 طرفداری کرد. سرانجام انقراض قدرت سامانی بوجود آمد و محمود را
 بحیث پادشاه خویش قبول کردند. احمد در میان سال ۳۹۰ - ۳۹۸ درگذشت.
 پس از انتقال فرزند ابونصر محمد جانشین شد. او سلطان محمود را به هنگام
 جنگهای بزرگ در هند کمک کرد. او یکی از دختران خود را بنکاح ابوالاحد
 پسر سلطان محمود داد. در سال ۴۰۱ هـ ابونصر محمد فوت کرد. پسرش
 حسین خیلی کوچک بود به همین سبب سلطان محمود ولایت جوزجان را
 فرزندش محمد را سپرد کرد. و اینطور خانواده شاهسی جوزجان پایان رسانید.
 امام عبد الخالق جوزجانی بزرگترین مورث خانواده منهای سراج
 است. آرامگاهش بالای طاهر آباد در غزنین است. او اهل جوزجان بود.
 او از جوزجان به غزنه منتقل کرد و به دختر سلطان ابراهیم غزنوی ازدواج کرد.

مردمان بزرگ آن روزگار بنظر احترام دیده می شد. اجدادش عمده داران بودند
 پسر ابراهیم مولانا منہاج الدین عثمان در عصر خلافت المستنصر بالله (۵۶۶-۵۷۵)
 بہ سفر حج و زیارت کعبہ رفت. پس از حج او بہ بغداد رسید و حضرت خلیفہ احترام اورا
 بجا آورد. منہاج سراج در طبقات نامہری این واقعہ را چنین بیان میکند:
 وجد پدری تشریف دار الخلافہ پوشیدہ بود بوقت رفتن سفر قبلہ!^{۱۷}
 او از راہ سیستان بہ غزنہ و لاہور برگشت. منہاج سراج در بارہ سیستان
 نوشتہ است کہ حضرت ملک شمش الدین بن ملک تاج الدین ابوالفتح طاہر
 (آخر قرن ششم) مولانا منہاج الدین عثمان را بحیث عالم نامور و دانشمند
 عصر ذکری کرد. او مولانا عثمان را حکم داد تا تذکیری بفرماید. مولانا منہاج الدین
 عثمان در آخر عمر در لاہور بود. اینجا در بارہ او معلومات مفہمی در دست نیست.
 او در لاہور بعد از ۵۷۲ھ از جہان بدر رفت.

پدر منہاج سراج مولانا سراج الدین محمد الفصح العجم و اعجوبۃ
 الزمان بن مولانا منہاج الدین عثمان از بزرگان محکم در دربار کفیروز کوه
 غور بود. او در دربار پادشاہان مرتبہ عظیم داشت. وی در دورہ سلطان
 معز الدین غوری سال ۵۸۲ھ در لاہور آمد. سپہ سالار علی کرماخ کہ والی
 ملتان بود بہ لاہور استخدا م داشت. او مولانا سراج الدین را قاضی
 ہند گماشت!^{۱۸}

وی تشریف سلطان معز الدین پوشیدہ در بارگاہ لشکر مجلس علم عقد کرد.

دوازده شتر بجهت نقل کردن او نامزد شده در این زمان بامیان مکن
دانشندان و علمای معروف بود. جانشین شب سلطان بهاء الدین
سام ابن سلطان شمس الدین محمد (۵۱۷-۶۰۲) از پادشاهان علم پرور
و عالم پرور بود. او پایتخت خویش را مرکز اهل علم ساخت. مولانا
سراج الدین یکی از دانشندان معروف در دربار غیاث الدین بود.
او ماهر علم و بلاغت و سیاستمدار بود. به همین سبب سلطان او را
به بامیان طلبید. در آن هنگام منہاج سراج فقط سه سالگی بود.
این سفر بامیان پیش از جلوس بهاء الدین سام سال ۵۱۷ هجری داد.
آنوقت پدر بهاء الدین در استان بلوران بود. مولانا سراج الدین
خوشامدگفت. معلوم میگردد که بعد از این سفر که مولانا سراج الدین بحضور
بهاء الدین سام پسر سلطان بامیان از غزنی اتفاق افتاد. بعد از حضرت
فیروز کوه دربار سلطان غیاث الدین برگشته باشد. زیرا که بعد از درگذشتن
سلطان شمس الدین سال ۵۱۷ سلطان بهاء الدین سام پسرش بر
تخت بامیان نشست. او مولانا سراج الدین را طلب کرد. مولانا
سراج الدین بی اجازه سلطان غیاث الدین نزدش رسید. او مولانا سراج
الدین را همه مناصب مانند قضای ممالک، خطابت و همه مناصب
شرعی و احتساب و دو مدرسه با انعام وافر بخشید.
معلوم نیست که مولانا سراج الدین تا چه وقت مناصب مذکور را
دوام داد.

ولی او در حدود ۵۹۰ هـ دوباره به دربار غیاث الدین برگشت. در عهد حکومت
تاج الدین حرب که برادرزاده ملک شمس الدین پادشاه سیستان بود او را
دو دفعه اتفاق دیدار در بار سیستان افتاد. یک دفعه بجانب سلطان
غیاث الدین محمد سام از حیث پیامبر رفت. و دیگر بار وقتیکه بجانب پادشاه
بخدمت دار الخلافت ناصر الدین ^{الله} رفت هم به سیستان گذشت و ملک تاج الدین
حرب را دیدار کرد.

در زمانه خلافت ناصر الدین ^{الله} سلطان تکش بن خوارزم شاه

به بغداد اخراج کرد و لشکر خلیفه هنریمت خورد. بنا بر این از طرف خلیفه به
فرمانروائی غور و غزنین برای کمک نامه نوشتند چنانچه از جانب

سلطان غیاث الدین محمد امام شمس الدین تر و ابن الربیع و ابن الخطیب
و پدر مولف مولانا سراج الدین به رسالت نامزد شدند. تاریخ اخراج تکش
خوارزم شاه به بغداد از حدود ۵۹۰ تا ۵۹۲ هـ است. و این سالها است که باید سفر

رسالت مولانا سراج الدین سوی امام شمس الدین و ابن الربیع و ابن الخطیب
به بغداد اتفاق افتاده باشد. منهای سراج این رسالت و سفر پدر را اینطور

بیان می کند: چند کورت از حضرت دار الخلافه امیر المومنین ^{الله} باهر ^{الله} و از

امیر المومنین ناصر الدین ^{الله} خلع فاخره بحضرت سلطان غیاث الدین و اهل
شده و کورت اول ابن الربیع آمد. و قاضی مجد الدین قدوه با و بدار الخلافت رفت.

و کورت و دیگر ابن الخطیب آمد. و پدر ان این داعی مولانا سراج منهای با او
نامزد شد به دار الخلافه

مولانا سراج الدین بحدیث نامہ رسالہ و سفیر دربار غور و ظیفہ
 خود را اجراء کرد. و در همین دورہ ۵۹۲ھ در مکران کرمان در گذشت.
 خانواده اجداد و پدر منہاج سراج یکی از خانواده علمی معروف
 جوزجان است. سالها در دربار پادشاهان آل محمود و آل شہنشاہ در غزنہ
 و غور و لاهور مراتب بلندی، علمی و سیاسی داشتند. و ہمینطور
 خانواده مادری منہاج سراج ہم از خانواده های بزرگی علمی و
 سیاسی بود. مشاہیر زیاد درین خانواده گذشتہ و ہمیشہ مردمان
 خانواده دربار غور معزز و محترم بودند. آنان احترام نگریستہ می شدند
 مادر مؤلف ہم از خانم های محترمی بود کہ در دربار غور در حرم پادشاهان
 می زیست. اجداد مادری منہاج سراج نسلاً نساوی خراسانی و مسکناً
 تولکی از غور و ہرات بودند. از عہد خلافت القادر باللہ عباسی م. ۴۲۰
 در تولک ولایت ہرات بہ منصب قضاہ پایز بودند. این خانواده در عہد حکومت
 سلطان محمود بسیار محترم بودند. قادر باللہ بنام خانوادہ مادری منہاج
 سراج فرمان از بغداد فرستادہ بود. سپس المستفی باللہ (۵۳۴-۵۷۵)
 نیز یک نامہ برای تفویض مناصب قضایہ آنها دادہ باشد. خانوادہ اجداد
 مادری و احوال منہاج سراج عہدہ داران در دولت شاہان
 غور بودند. خصوصاً دختر سلطان غیاث الدین کہ اسمش «ماہ ملکہ» بود
 عالم و فاضل بود. او در جمال و عفت و پرهیزگاری در سایر جهان بی نظیر بود.

او با این خانواده علمی انسیتی داشت. و والدۀ منہاج سراج ہم در حجر
عنایت و حریم عہمت ملکہ پرورده بود. مادر منہاج سراج ہم با زنان حریم واسطی داشت
در بارہ تاریخ تولد منہاج سراج معلومات مفصلی نداریم. چہرہ کہ
منہاج سراج در این زمینہ تہمیری نداده است. مگر طبقات ناہری او در بارہ اش
اینطور اراٹہ میدہد در دورہ طفولیت تا سن بلوغ منہاج سراج در حریم ملکہ
گذشت. مادرش ہم در فیروز کوبہ بود. احوال او ہم بخدمت ملک الحاج علاء
الدین محمد بن ابی علی کہ پسر ہمہ دو سلطان عنایت الدین و معز الدین بود مخصوص بود.
منہاج سراج در بارہ تاریخ تولد خود اینطور اشارہ میکنند: "من در سن ہیجده سالگی
بودم سال ۶۵۸ ہجری در سرای سلطان در حضرت فیروز کوبہ"

اگر این اشارہ منہاج سراج را اساس قرار بدہم باید تولد او را

در سال ۵۸۹ بدانم.

در آغاز طبقہ جائیکہ منہاج سراج در طبقات ناہری تذکرہ نسب نامہ
سلاطین غور میکند بقرار ذیل است "نویسنده این کتاب در سال ۶۵۲ ہجری
در حریم محترم خداوند جہان ماہ ملک در پیش تخت معظم او در نظر آورده است"
اگر این مذکورہ بالا قول را قبول کنیم. و اینطور تاریخ تولد او را در سال ۵۸۹ بدانم.
باید در اینوقت سیزده سالہ میباشند.

او در طبقات ناہری مینویسد و قتیکہ مولانا سراج الدین پیش از

جلوس سلطان بہاء الدین سام در بلروان در حضورش رسید.

چون جلوس آن پادشاه بخت سلطنت بامیان ۵۸۷ هـ است. مطابق نویسنده خودش
در این وقت به سن سه سالگی بود بنا بر این بایز تاریخ تولد منہاج سراج در حدود
۵۸۴ باشد.

منہاج سراج در سال ۶۱۸ هـ به سفر استان گزیو و تزان برای ازدواج
رفته بود در واسطه با این او گوید که از بنات اکابر بنای خود در عقد خودی آورد^{۲۲}
آنوقت اول دوره جوانی بود بنا بر این بیانش سال ۶۱۸ هـ در ابتدای جوانی بود.
اگر تاریخ تولدش را همان ۵۸۹ هـ بدانم در این وقت باید ۲۹ سال میباشند بنا بر دستور
قدیم سن نواح میان ۲۰-۲۵ سال بود. اگر سن او احوال جوانی ۲۰ سال بدانم. باید در اینوقت
ده سال از این سن بر او گذشته باشد.

بمعرف حال تاریخ تولد دقیق منہاج سراج معلوم نیست. ولی با آن هم
می توان گفت که تولد او در حدود ۵۸۹ اتفاق افتاده باشد.

منہاج سراج در طبقات ناهری هیچ جا در باره جای تولدش نشان
نداده است. گروهی از بزرگان نریسان مانند نویسندگان مجمع النفائس و گل رعنا،
صفت اقلیم، صبح گلشن و گلزار ابراهیم و غیره در میان مولانا سراج الدین و
منہاج سراج اشتباه کرده اند. و جای تولد منہاج سراج را لاهور نوشته اند.
نگارنده می نگارد! سراج الدین منہاج مؤلف طبقات ناهری موطن جدوی
سمرقند بود تولدش در لاهور واقع شد^{۲۳}

علی قلی والد داغستانی در ریاض الشعرا می نویسد! سراج الدین منہاج

مؤلف طبقات ناهری است که با اسم ناهیر الدین ملک الهند تمام کرده. مولدش
لاهور و اصلش از سرقند است.

این اشتباه را اکثر نویسندگان تکرار کرده اند. این اشتباه بعلمت

سراسیمگی در میان اسم پسر و پدر مانده است. چو پدر نویسنده مولانا سراج الدین
در لاهور سکونت داشت. و هم شاید در لاهور تولد یافته بود. اینطور نویسنده

طبقات ناهری را هم متولد لاهور دانند. ولی این قول درست نیست. در طبقات
ناهری نوشته است که مادر منہاج سراج آنوقت که او سن سه سالگی بود در

فیروز کوه در حرم ملکه غور بود و تمام احوال و اقارب مادرش هم آنجا بودند.

بنابر این باید منہاج سراج در فیروز کوه و در حرم سلطنتی ولادت یافته باشد.

بنابر این نوشته نویسنده پیش از جلوس سلطان بهاء الدین بتخت

بامیان در سال ۵۸۷ هجری پدر نویسنده در فیروز کوه بود. آنجا سلطان غیاث الدین

می زیست. چون سلطان بهاء الدین پیش از جلوس او را طلبیده بنابر این

پیش از سال ۵۸۷ در بلروان بحضورش رسید. سپس در بامیان پدر

منہاج سراج استخدام سلطان بهاء الدین شد. بمطابق این واضح می شود که

پدر منہاج سراج بعد از سال ۵۸۰ هجری در فیروز کوه در غزنه میباشند.

اگر تاریخ تولد او را ۵۸۹ بدانم پدرش در حدود هجرت سالها در غور و غزنه میباشند.

زیرا که پدر او در غور و غزنه و بامیان مقیم بود. بنابر اشارات منہاج سراج

پدید می آید که منہاج سراج در فیروز کوه غور در حرم شاهلی زاده شد و تا ایام شباب اینجا بود.

منہاج سراج در حجر تریبیت ملکہ ماہ ملک پرورش یافت۔

مصر باقی ملکہ خویش را با تفصیل تذکر میدہد؛ و آن ملکہ جہان این ہنمیت را
در حجرہ پادشاہی خود چون فرزند ان در پرورش پادشاہانہ داشتی و شب و روز
با ہنمیت در حرم او بودی۔ در نظر مبارک او تریبیت یافتی۔ و آن پادشاہ ہزادہ را
مناقب بسیار است^{۲۵}۔

منہاج سراج در سن صفت سالگی برای حفظ کلام اللہ بخدمت
استاد امام علی غزنوی رفت۔ این وقت او در تحصیلات و دانش آموزی
آنقدر علاقت داشت کہ در دفتر خود روایتی "در بارہ خروج کفار مغل ازین
معلم نقل کند۔ و سماع را بہ استاد گفتار آن دانشمندی نوید^{۲۶}۔
پس منہاج سراج تا سن ۱۸ در فیروز کوبہ گذارد۔ او ہم اشارہ میکند کہ تا
سن ۲۲ سالگی در سال ۶۱۱ھ در فیروز کوبہ مقیم بود۔ او دورہ تحصیلات در محضر
اساتید مختلفن بپایان رسانید۔ پس از فراغت تحصیلات بار سفر بست۔
و از آنجا بخرن بپامبری بہ سیستان رفت۔ در آن زمان کہ ملک تاج الدین
حرب پیش از ۳ سال وفات یافتہ بود۔ و پسرش ملک یحیی الدین بمصر
شاه در حضرت سیستان بر تخت نشستہ بود۔ از بیان منہاج سراج
پدید میشود کہ ہمان وقت او آغاز زندگانی سیاستمداری کرد۔ اولین بار
در سن ۲۴ سالگی خدمت سفارت در دربار سیستان آغاز کرد۔ استقبال و
تشریف در بارگاہ پادشاہ سیستان را اینطور بیان می کند؛ و این دایمی

در شهر ثلاث و عشر و ستمده از شهر بیست عزیمت سیستان کرد.
چون برای حضرت رسید موضعی است. آنرا گنبد بلوچ گویند از طرف شرق رسولداران
استقبال نمودند. و این دایمی را بشهر آوردند. و موضعی که آنرا مدرسه سرتوفی
گویند بطرف جنوب شهر که آنرا در طعام و بازار فرود گویند منزل فرمود.
و در بارگاه آن پادشاه کریم (بهرام شاه حرب) مشرف شد. هرگز تشریف
فرستاد. و تا آنجا بود. هر ماه علوفه بسیار از رو غلوفه فرستاد. و انرا از
بسیار و اکرام به شمار فرمود. بعد از هفت ماه بطرف خراسان مراجعت افتاد ۲۷
اینطور زندگانی سیاسی او در دربار پادشاهان و امیران آغاز میشود.
سپس او خراسان رفت. در سال ۴۱۷ هـ لشکر چنگیزیان بر توکک بارها
حمله کرد. منہاج سراج قصه بی را بیان میکند که تا مدت هشت ماه
لشکر مغل نواح این می گشتند. به این هنگام او در چهار توکک بود. و باغازیان
در مقابل کنار جهاد کرد. مغل نزد قلعه غلبه نمی داشتند. بعد از یک سال بال
۴۱۸ هـ به سن ۲۹ سالگی بجانب ولایت شرق غنور گزیو و قران می رود. و یکی
از دختران از میان اقارب انتخاب میکند و ازدواج میکند. در این وقت طبیعت او
به سرودن شعر مائل بود.

منہاج سراج خود میگوید که در سال ۴۱۸ هـ از قران به غنور باز آمد.

چنین بنظری آید که او تولک را ممکن خود قرار داده باشد زیرا که بعد از سفر
 قران غالباً با همسرش نوخود از راه قلعه سنگه می گذرد. پس از سه سال در سال
 ۴۲۰ او در تولک یا بم دوره از ۴۱۷ تا ۴۲۰ دوره فتور غارت لشکر مغول بود.
 علاوه از این یک سفر به قران و گزیو کرد و اوقات دیگر تا مدت چهار سال
 در جنگ اهل تولک موافقت نمود. منهای سراج سفرهای سیاسی متعدد
 بسوی سیستان و قهستان کرد. او بارها به قصد رسالت در آن شهر رفت.
 اکنون او سیاستمدار تجربه کار شده بود. او هم بمنزاج ملوک و امیرای معاصر
 آشنا بود. پادشاهان غنور و خراسان او را امور سیاسی و پیامبری می سپردند.
 در سال ۴۲۲ منهای سراج در قلعه خیاب بخمدت ملک رکن الدین محمد عثمان
 مرغنی رسید. او به اشارت ابن ملک سعید، بار دوم به قهستان به وجه
 رسالت رفت. منهای سراج در سال ۴۲۳ بحضور ملک بینا لتگین می رسید و
 دید که بین ملک تاج الدین بینا لتگین و شمس الدین محتشم مبارزه اتفاق افتاد.
 و لشکر آنها شکست خورده بودند. بینا لتگین برای معاهده و مذاکره منهای سراج
 را طلبید. او قهستان رفت و این کار را بخوبی انجام داد. میان هر دو معاهده
 شد. و قتی که منهای سراج باز آمد بینا لتگین از او خواست که باز بدر باره حلوه
 بایر رفت و جنگ را طلب کرد. چونکه منهای سراج قصد سفر دهند کرده بود.

بهمین علت پیشکش را قبول نکرد. او منہاج سراج را در قلعه ہفتہبہد،
سیستان تا ۳۴ روز محصور کرد.

منہاج سراج بعد از ۴۳ روز ایام محبس در قلعه ہفتہبہد بجانب
ہند کوچ کرد. او در اوائل سال ۶۲۴ھ از غزنہ بسوی درہ گومل نزد اچہ رسید.
در ماہ ذیحجہ سال ۶۲۴ سلطان ناہرالدین قباچہ مدرسہ فیروززی اچہ بہ او حوالہ کرد.
او سعد قضاہی لشکر علاءالدین بہرام بن ناہرالدین قباچہ ہم گرفت. ولی برای
مدتی زیاد دوام نکرد. زیرا کہ ۲۷ جمادی آخر سال ۶۲۵ھ سلطان شمس الدین
التمش اچہ را تختگیہ کرد. منہاج سراج شانزدہم ہفر ۶۲۵ھ بہ لشکرگاہ
سلطان التمش رسید. و تختین دیدار با ارکان سلطنت دہلی یافت.
منہاج سراج از رمضان ۶۲۵ تا ۶۲۹ در دہلی ماند. او در ماہ شعبان در پای
۶۲۹ در پای چہارگوالیار بحضور التمش رسید. پادشاہ اورا سعد مرکزی
در گاہ شاہی سرفراز کرد. بعد از فتح چہارگوالیار بہ ۲۴ ماہ ہفر سال ۶۳۰ھ
سلطان شمس الدین التمش منہاج سراج را قضاہی، خطابت، امامت،
احتساب و کمل امور شرعی آنجا منصوب کرد. او این خدمت را تا شش سال
انجام داد. با وجودیکہ سلطان التمش رکن الدین فیروز در گذشت و ہرج و مرج
در دولت افتاد. و پسرش التمش رکن الدین فیروز شاہ بر تخت نشست.

منفاج سراج بمنصب خود دوام کرد. و قتیکه رضیه دختر التمش بر تخت نشست یک
کمی تکان خورد. ولی بزودی بمنصب مدیر و شیخ دهلوی مدرسه ناهریه و وظیفه
علمی مهم قضای مأمور شد. چون او زن بود حکم وائی رضیه طول نکشید. و به ۲۷ رمضان
۶۳۷ هجری معزالدین بهرام شاه بر تخت سلطنت نشست. در این هنگام منفاج
در دهلوی بود. و مدرسه ناهریه را تنظیم میکرد. در همان سال دولتخانه سلطنت
بهرام شاه بیعت عام داد. منفاج سراج در تعینیت سلطنت قطعه بی نوشته
بخدمت پادشاه عرضه داشت. مطلع قطعه

زهی در شان تو منزل ز لوح آیات سلطانی

بین در روایت شاهی علامات جهانبانی^{۲۸}

در دوره سلطان بهرام شاه بتاریخ ۱۴ جمادی آخر ۶۳۹ هجری لشکر مغول

بر لاهور حمله کرد و آنرا بدست آورد. این خبر به دهلوی رسید. سلطان اهل شهر
را در «قصر سپید» جمع کرد و منفاج سراج را فرمان تذکیری داد.

از این معلوم میشود که منفاج سراج در این عصر بدر بار دهلوی علاقه داشت.

و نظراً و محترم نگریسته شدند. سلطان بهرام شاه دهم جمادی اول ۶۳۹

منفاج سراج را بنا بر قابلیت به عهد قاضی القضاة هند تقرر کرد.^{۲۹}

این دوره بی بود که هرچ و مرج مملکت به عروج بود.

پادشاه بهرام شاه کار خود را بغیر مستعدی انجام داد. و هیچ معااهده
میان شورش کنندگان و پادشاه نمی افتاد. منفاج سراج در میان پادشاه
و شورش کنندگان صلح و ثالث کرد. در این اثناء بروز جمعه هفتم ماه
ذیقعد سال ۶۳۹ بعد نماز ظهر مردمان خواجه مذهب که سه هزار جیتل
برای قتل منفاج سراج داده بود حمله کرد. خوشبختانه منفاج سراج از
حمله قتل نجات رستگاری یافت. ۳۰ و ۳۱

بتاریخ هشت ماه ذیقعد شورشیان و غوغائیان چهار
دهلی را گرفتند. و سلطان بهرام شاه را به شب سه ذیقعد کشت.
سپس علاء الدین معود شاه بن فیروز شاه بتخت شاهی نشست.
او منفاج سراج را از وظیفه برکنار کرد. و این منصب بعد از ۲۶ روز
عماد الدین شغور قانی را داد. در دوره علاء الدین نیز آتش فتنه دهلی
ادامه داشت. منفاج سراج با خانواده عزم لکهنوتی کرد. او بروز جمعه
نهم ماه رجب ۶۴۰ برای لکهنوتی سراج افتاد. طغان خان عز الدین طغرل
پادشاه لکهنوتی بود. بعد از اقامت گزیدن در دربار تاج الدین قتل در او ده
منفاج سراج ۷ ذیحجه ۶۴۰ لکهنوتی رسید. طغان خان عز الدین طغرل او را
با ادب پذیرفت و لطف وافر و انعام بیشمار داد. او تا دو سال اقامت گزید.

در سال ۱۰۴۱ همام الدین فرغانی از منہاج سراج ملاقات کرد و قضای جنگ
قلعه بهار او را نصیب کرد. منہاج سراج تفصیل این حوادث را در طبقه بیستم
طبقات ناهری به ذکر محمد مختیار داده است. بعد از مدتی یک سال در لکهنوتی جنگ
از جاج نگر روی داد. طغان خان شکست خورد. منہاج سراج به همراه طغان خان بود
او این واقعه را در طبقات ناهری ابراز نموده است. وقتیکه طغان خان از
جاج نگر برگشت در لکهنوتی از دهلی ترخان بالاشکر بسیار برای جنگ
آماده بود و جنگ آغاز شد. منہاج سراج در صلح و امن میان هر دو کردار
انجام داد. این واقعه پنجم ذیحجه ۱۰۴۲ هجری اتفاق افتاد. بعد از صلح طغان خان
در موافقت امرای بدرگاه اعلی یعنی در دهلی به هفتم سن ۱۰۴۳ رسید.
منہاج سراج همراه او دهلی آمد. در دهلی علاء الدین مسعود به تخت
نشسته بود. او منہاج سراج را به سعی الخ خان نامدار آن وقت محتمی مدرسه
ناهریه و تولیت اوقاف و قهنای کالیفور و تند کیرات مسجد جامع که از کهنترین
مناصب شرعی آن روزگار او را داد. تقریباً پنج ماه در رجب ۱۰۴۳ خنبر رسید که
لشکر مغل بطرف "اچه" آمده اند. وقتیکه سلطان علاء الدین برای مقابله به کنار
رود بیاس رسید مغل از اچه برخاستند. منہاج سراج همراه علاء الدین
بود او احوال آن لشکر کشی را نوشت. بعد از این حادثه او برای دهلی روانه شد.

بعد از یک سال به ۲۳ محرم ۴۴۳ هـ سلطان علاء الدین در زندان رفت. و در
 همین زندان درگذشت. سلطان ناصر الدین محمود بن التمش بر تخت نشست.
 ناصر الدین محمود مدوح و معاون منہاج سراج بود. هنگام جلوس او
 منہاج سراج قهید و قطعه از اشعارش رسم تعینت ادا کرد.
 همان سال او از طرف شاه انعام یافت. سال دوم تخت نشینی ناصر الدین محمود
 به شعبان ۴۴۵ جنگ های بزرگ در قنوج و قلعه «تلسنده» اتفاق افتاد.
 این جنگ با فتح ناصر الدین محمود به پایان رسید. همه حادثات این جنگ را
 منہاج سراج در پنج / شش برگ بنظم در آورد. منہاج سراج این
 کتاب منظوم را «ناهری نامه» به نام نهاد. سلطان ناصر الدین محمود از کارنامه ادبی
 خوشنود گردیده منہاج سراج را جایزه فراوان داد. و بعد از انظم آن دوره
 الغ خان او را یک روستای که حومه هانسی بود او را اعطا کرد. مگر این کتاب در دست
 منہاج سراج در این دوره قریباً بیشتر به سلطان داشت.
 و با تمام مردمان و زنان آشنائی بهم رسانید. یکی از امرای این دوره
 قرار گرفتند. بعد از شعبان ۴۴۷ نامه بی از طرف خواهر گرفت. و در این
 که در خراسان می زیست یک نامه فرستاد. تنهای خواهر به دل منہاج
 کار کرد. او بخدمت الغ خان به لشکرگاه رفته شد و معنی نامه را باز نمود.

الغ خان و نیز پادشاه مال بسیار برای خواهر او دادند. منہاج سراج
با این مال به ۲۹ ذیحجه ۶۴۷ از دهلی به عزیمت ملتان رفت. در راه ملتان خلع
عنانی آمد و او آن در ضبط آورد و ۶ ربیع اول ۶۴۸ به ملتان رسید. در این
مدت او دو سال در حصار ملتان با لشکر ملک عبدالدین بلبن اقامت گذرید.
۲۲ جمادی اول به دهلی باز آمد. و قتیکه منہاج سراج از سفر ملتان به دهلی بازگشت
قاضی القضاة جلال الدین کاشانی که قاضی هند بود در گذشت. ناصر الدین
محمود به سفارش الغ خان به جمادی اول ۶۴۹ منہاج سراج را دوباره
منصب قاضی القضاة هند داد. پس از یک سال سلطان ناصر الدین محمود
بطرف او لشکر کشائی کرد. منہاج سراج برای وداع تا کیتهل رفت.
”همدین جای پادشاه او را به تشریف اسپ خاص با ساخت و زر و ستام و زین
بنواخت. و بمقر ماموریت خویش بازگشت“^{۳۳}

در سال ۶۵۱ هـ پادشاه به شکایت بدخواه منہاج را از منصب

قاضی القضاة هند برخواست کرد. در همین سال الغ خان را جدا کرد و
عنانی فرستاد. به ۲۷ رجب ۶۵۱ قاضی شمس بھراچی را به سفارش
عماد الدین ریحان منصب قضاة ملک داد. منہاج سراج بعد از معلق
منصب قاضی القضاة تا شش ماه گوشه نشینی اختیار کرد.

بقول منہاج سراج ظلم و ستم جنزب مخالف زیاد شدہ بود. این وجہ طول زیاد
 نکشید. سال دوم الغ خان بار دیگر بہ ۷ ذی قعدہ ۶۵۲ھ جای خود گرفت. و امن
 و امان در سلطنت بحال کرد. ہمراہان و ہمبازان او بدر بارہ راہ باز یافتند.
 و بحضور ناہر الدین محمود قریبی جہتند. منہاج سراج کہ از مردمان کار آگاہ، خبیر
 و خردمندان دہلی بود ہم بہ حضور پادشاہ تقرب جست. و برای خدمتی عمر نہ
 داشت. ۲۰ ربیع اول ۶۵۲ منہاج سراج نامدار و دانشمند و خردمند بہ ملقب
 «صدر جہانی» خطاب العجازی حاصل کرد. الغ خان او را خیلی دوست
 داشت. او یعنی خواست کہ منہاج سراج از او جدا لبشود و برای
 منہاج سراج از سلطان پیروی کرد. اینطور بہ صفت ربیع اول
 ۶۵۳ھ ناہر الدین محمود بار سوم قنہای مملکت و سند حکومت دہلی
 منہاج سراج را سپرد کرد. منہاج سراج این منصب را بخوبی انجام داد. در سال
 ۶۵۴ و قتیکہ پادشاہ ناہر الدین محمود و الغ خان بہ دفاع لشکر مغل از دہلی
 بیرون آمدند. بنا بر روند شاہی منہاج سراج بفرمان پادشاہ و عطا کرد.
 این و عظمش مشتمل بہ تشویق جہاد، ثواب، عزوات، یاری و نگہ داری ہمہ
 ارکان لشکر اسلام از خدا بودند.

او در طبقات ناہری تا ۶۵۶ھ در بارہ خود نوشتہ است.

ولی هیچ منابع را ذکر نکرده است. منہاج سراج اقارب و خویشان زیادی داشت.
او درباره آنان در طبقات ناهری ذکر کرده است. او تذکره یک برادر که نامش از
میان رفته است ولی سال ۶۱۷ او در جنگ لشکرهای مغل تا مدت هشت
ماه بر قلعه یلغار کردند و منہاج سراج هم در این جنگ شرکت کرد. علاوه از این
او یک خواهر داشت که تذکره او در طبقات ناهری کرده است که او در خراسان
می زیست و تنها بود. ناهرالدین محمود و الخ خان برایش مال بسیار دادند.
"و آنقدر نواخته گردید که بسی از اموال انعام و نوازش سلطانی به همشیره
خویش ارسال داشت"^{۳۷}

درباره پسر و دختر او در طبقات ناهری بیان کرده است. ازین پسر پدید میسرود که
او پسر و دختر میداشت. نام یک پسر "عمر" بود. زیرا که در دیباچه طبقات ناهری
کنیت خود را "ابوعمر" نوشته است. علاوه بر آن منہاج سراج فرزند دیگری داشت
چنانکه او می نویسد: "در شهر سنه ۶۵۴ چون از حضرت دهلوی عزیمت لکهنوی

مهم شد. و اتباع را پیش از خود بطرف بد اؤن
فرستاده آمد. آن ملک نیکو سیرت (سخن کوبت خان)
اتباع و فرزندان را علوفه فرمود. و انواع و اکرام

ارزانی داشت"^{۳۸}

جای دیگری نوید: هنوز حقوق آن ایادی در ذمه این ضعیف و

فرزندان و اتباع او باقی باشد ۳۹

در جای دیگری از ارمان دهلوی نگارده ولی نمی توان گفت که این شخص از اولاد اوست.

بلکه با پدر بجای فرزند و پسر خوانده اش باشد.

عبارت نویسنده اینطور است: «وامیر الحجاب علاء الدین ایاز (ریحانی تبرخان

زنجانی) نائب و کیلد رشد که فرزند و نور دیده من است. و به همه اوصاف

حمیده آراسته و هیچ وجه قوی تر از اخلاص خدمت الخ خان نیست. او را

که زیادت باد»

در سال ۶۵۸ که نویسنده طبقات ناهری تکمیل رسانید. و به مناسبت

فتح و کامیابی و وصول رسل خراسان در دهلوی جشن باشکوه و شادمانی روی داد.

به این هنگام من حاج سراج را لایق آن حال سرود گوید. این شعر پیش از

اعلی یکی از دعا گو ز ادگان از گفتار این داعی ادا کرده بود. اینطور او نشان میدهد

که او دارای اولاد بود.

من حاج سراج در علوم گوناگون علاقه خاصی داشت. او شخص بود که

علاوه از زبان فارسی در زبان عربی علوم شرعی بد طولامید داشت. او در زبان

فارسی بدرجه استادی و به صورت بی نظیری نوشت.

او در هر دو زبان شعری سرود. او علاوه بر از طبقات ناهری «ناهری نامه» نوشت.

ناهری نامه سراسر منظوم است. ناهری نامه تا هنوز در دست نیامده است.

منهاج سراج درباره ناهری نامه در طبقات ناهری بیان کرده است.

ناهری نامه مشتمل بر پنج / شش برگ در نظم هستند. این شرح بتفصیل

آن واقع است که با ناهرالدین محمود روی داد. بنا بر نویسنده در سال ۴۴۵ هـ

ناهرالدین محمود با لشکر در قنوج و قلعه تلکنده مبارزه افتاد. و جنگی بزرگ

واقع شد. تلکنده یک موضع بود که قلعه بزرگ داشت. در این قلعه

گروهی از هندو بی پروا جان برای مبارزه بسته بود. لشکر پادشاه

مهاجره کرد و در آخر فتح کرد. منهاج سراج این تمام حادثه را نوشته است.

بجزیر او ؟ تمام و کمال در آن اجزا در نظم مشرح گفته شده است.

و باسم ناهری نامه نام نهاده است !

منهاج سراج نویسنده و شاعر هم بود. او جابجا در طبقات ناهری

اشعار نوشته است. وی در مجلس پادشاهان بموقع مخصوص شعر سروده است.

اغلب به دعوت از میان پادشاهان و امراء او شعر گفت. او هنگام ایلچی

صلح کوخان شعر زیر در عربی سرود.

قد هادف الرضوان ایام الوری

لا نران يبقی فی جلالة ملكه
من روح هذا النزم للسلطان
ومزيد امکان ورنقه شان^{۴۲}
رباعی او: آن دل که صبح در دناکش کردی
وزهر شادی که بود پاکش کردی
از خون تو آگهم که ناگه ناگه
آوازه در افتد که هلاکش کردی

دل را بر رخ خوب تو میل افتاد دست
جان دیده بر امید بست بگشاد دست
چشم آمیزن خاک درت خواهد بود
که عمری بکند قرار این داد دست

ای کرده بچ و برون دایگیست
روشن تر از آفتاب بی مایگیست
بر جای رسول آخر از بهر خدای
گری خوری و بنده بهم سایگیست^{۴۳}

بنابر این پدید می‌شود که منقاج سراج نه تنها نویسنده بود
بل شاعر هم بود. حتماً کارنامه اش برای همیشه زنده خواهد ماند.

بخش چهارم

طبقات ناصری و اهمیت ادبی و تاریخی آن

طبقات ناهری و اهمیت ادبی و تاریخی آن

«طبقات ناهری» منہاج سراج منبع گہ انبہا از لحاظ تاریخ و ادب بشمار می رود. نویسنده طبقات ناهری یک مؤرخ بزرگ بود. وطن دیگر در ادبیات زبان فارسی و عربی عبور کامل می داشت. این کتاب در زبان شیرین فارسی است. و زبان این کتاب ساده، سهل و عام فہم است. این کتاب دارای حالات و واقعات حقیقی جهان است کہ شامل تاریخ از آفرینش انسان یعنی آدم (ع) تا زمانہ نویسنده می باشد. این کتاب مشتمل بر بیست و سه طبقہ است کہ حاوی تاریخ عمومی مفصلی بہ احوال انبیاء و سلاطین سابقہ، خلفای اسلام و شاهان عرب و عجم و سلسلہ ملوک ہند و حملہ مغول است. بہمین علت این کتاب از نظر ادبی و تاریخی اهمیت زیادی دارد.

اولاً لازم می باشد کہ یک نظر بہ ہدف نگارش طبقات

ناہری بیاندازیم. در زمینہ ہدف طبقات ناهری منہاج سراج

خودش در این کتاب اشارہ می دہد؟ چون سند قضای ہندوستان بدین

مخلص داعی مفوظ گشت. وقتی از اوقات در

دیوان مظالم و مقام فہنل خصومات و قطع

دعاوی کتابی در نظر آمد کہ تواریخ انبیاء و

سلاطین عرب و عجم را بر سبیل ایجاز در جز
اول آن ثبت کرده بودند

چون مؤلف آن کتاب از ذکر برخی از دودمان های
سلاطین ما تقدم و ما تاخر اعراض کرده بود.

لهذا مؤلف خود است تا آن تاریخ مجدول
به ذکر کل ملوک اسلام، عرب و عجم از اوائل
تا اواخر مشحون کرده و تمام سلاطین اسلام
را تا عهد ناهرالدین محمود در قلم آورده

با این نظر منہاج سراج تاریخ عمومی با تفصیل که مشتمل

بر حالات انبیاء، پادشاهان سابقه، خلیفہ اسلام و سلاطین عرب
و عجم و مشاهدات می باشد. خودش چندین سال در خراسان و هند
آنرا مشاهده کرده و ب قلم آورده. او کتاب را بنام پادشاه عصر، مدوح

و مخدوم خود ناهرالدین محمود پسر دوم سلطان شمس الدین التمش طبقات
ناهری بنام سلطان ناهرالدین معنون کرده. قیاسی رود که منہاج سراج
طبقات ناهری را در مدت قیام دهلی در حدود ۷۵۵ هـ نوشته باشد.

او خودش در آخر طبقه چهارم ذکر میکند که این وقتی است که هنوز بغداد سقوط نکرده

و خلیفه معتصم بالله زنده است. او بر حسب عادت در آخر آن طبقه برای
حیات خلیفه و حفظ دار الخلافه از خدا نیاز میکند. ولی شاید احنافه جمله‌های
اخیر همان طبقه پس از آن در سال ۴۵۷ هـ کرده باشد. در آن او سقوط بغداد
و شهادت خلیفه را و انمود میکند. بنا بر اشارات منہاج سراج نگارش
«طبقات ناهری» در دهلی بمسکام بار سوم قضای کل هند یعنی بسال
۴۵۵ هـ آغاز کرد. و در سال ۴۵۸ هـ با تمام رسانیده است که ختم طبقات آخرین

کتاب بقرا ذیل است: تاریخ ختم طبقه بیست و اول در اوایل سال

۴۵۸ هـ است، تاریخ تحریر طبقه بیست و دوم

رجب ۴۵۸ هـ است؛

تاریخ تحریر آخر طبقه بیست و دوم شوال ۴۵۸ هـ است؛

تاریخ تحریر آخر طبقه بیست و سوم ربیع اول

۴۵۸ هـ است؛

بنا بر این باید گفت که منہاج سراج طبقه بیست و سوم را پیش

از طبقه بیست و دوم نوشت. زیرا که تاریخ پایان و نگارش طبقه بیست و سوم

پیش از طبقه بیست و دوم است. چونکه طبقات ناهری در سال ۴۵۸ نوشته

شد. این واجب است منابع موجوده را رسیدگی بکنیم.

تالین طبقات ناهری

منهاج سراج یکی از معروفترین تاریخ نویسان قرن سیزدهم میلادی نامیده اند. شاهکارهای او از لحاظ ادبی، تاریخی و ثقافتی سند پیر ارزش است. دانشمندان سعی بسیار برای نگهداری این سند کرده اند. «طبقات ناهری» فعلاً دستیاب است. عبدالحی حبیبی در سال ۱۹۲۳-۲۴ میلادی در دو جلد تالین کرد و از طرف انجمن تاریخ افغانستان نشر کرد. دکتر عبداللہ چغتائی «طبقات ناهری» را در زبان فارسی از لاهور نشر کرد. نیز ایس. ایل ولینم باب مخصوص را بنام «گولدن هارد»، در زبان روسیه سال ۱۹۶۱ میلادی ترجمه کرد. طبقات ناهری از جانب ایشیا تک سوسایتی مملکت بزرگان و ادب فارسی چاپ شد. ولی در این نسخه فقط در مورد هند مربوط است. طبقات ناهری مشتمل بر طبقه دو از دهم تا طبقه بیست و سوم در یک جلد است. لیچ. جی. را و رقی در سال ۱۸۷۳ میلادی «طبقات ناهری» را بجانب ایشیا تک سوسایتی مملکت بزرگان انگلیسی برگردانده است.

طبقات ناهری که عبدالحی حبیبی به کمک منابع گوناگون جمع آوری کرده است. از همه آنها درست و بهترین می یابم.

اهمیت ادبی طبقات ناهری

ادب آئینه زندگی و اجتماع میباشد. این امر برای تاریخ هم همدقی آید. اما هر دو با هم تفاوتی دارند. و آن اینست که در تاریخ وقایع و حادثات را به ترتیب زمان ارائه داده میشود. اما در ادب تجربات، مشاهدات، احساسات و جذبات انسانی و سرکاری انسان با اجتماع و جهان را به سلیک تحریر کشیده میشود. بدون زبان ممکن نیست که هیچ ادب به وجود آید. نویسنده بوسیده زبان، افکار و خیالات خود را به قالب تحریری آورد. به همین جهت اگر طبقات ناهری که تالیف منہاج سراج است مطالعه کنیم بر من روشن خواهد شد که نگارنده بر زبان و بیان حاوی و پخته دست بود.

طبقات ناهری منہاج سراج از یکطرف ماخذ گرانهای تاریخ عمومی است و بطرف دیگر آثار ادبی عظیمی باشد. منہاج سراج این کتاب را در زبان شیرین فارسی نوشته است. و ویژگیهای ادبی این کتاب سلاست زبان، روانی بیان و الفاظ عام فہم و محاورات روزمره و دارای نفوذ نیز واژه‌های عربی میباشد.

این دوره بود که موهنوع تاریخ نویسی رواج در شرفارسی داشت. نویسندگان در این زمان تاریخ عمومی یا تاریخ سلسله‌های

سلاطین را نوشتند. بهمین جهت کتابهای بسیار شرفارسی در تاریخ تألیف شد. طبقات ناهری یکی از ان کتاب های شرفارسی است که در تاریخ نوشته شد.

طبقات ناهری از حیث سلاست و استحکام انشاء و بلاغت و هم از جهت مشتمل بر وقایع مهم تاریخی، دقت و ثقه لکجه نویسنده یکی از شاهکارهای زبان فارسی است. علاوه ازین سهم آن از لحاظ تاریخ غور و ملوک هند در باب تاریخ دوره پیروزی تاتار، یکی از معتبرترین منابع است. به لحاظ زمانه هم یکی از قدیمترین تاریخ های فارسی است. از هر لحاظ این یکی از شاهکارهای مهم زبان فارسی است.

در این زمینه بدیع الزمان خراسانی که یکی از معروفترین نویسندگان زبان فارسی نواست در باره مقام ادبی و برجستگی قلم منهاج سراج چنین می نویسد: قاضی منهاج الدین بن سراج الدین معروف به منهاج سراج از اهل گوزگانان بود. و در فترت مغول بهند افتاد. و بمناسب ارجمند رسید.

کتاب ناهری تألیف او میباشد که مخصوصاً
راجع به سلسله غزنویان و غوریان و حوادث

عهد مغل اطلاعات بسیار مفید بدست میدهد
و نثری سلیس و روان و بی تکلف دارد؛

و سعید نفیسی مینویسد: «معروفترین نویسنده این قرن در هندوستان

او عمرو منہاج الدین عثمان بن سراج اللہی

جوزجانی است. معروف به منہاج سراج

پسر امام سراج الدین محمد منہاج سراج در

در باره پادشاهان غوری بود مؤلف کتاب

معروف «طبقات ناهری» است. در حق

این کتاب ادبای ایران ستم کرده اند.

زیرا که گذشته از نکات تاریخی بسیار مهم

در اوج فصاحت و شرفارسی است. و هر

احیفاً آن گواهی میدهد که منہاج سراج

سپه‌سپه دو لیست سال بعد است مخصوصاً

چند هفتاد که در شرح فتنه مغل نوشته شده

لایق آنست که تمام ایرانیان دلسوخته از
فتنه مغل آنرا بخوانند. و اگر اختیار بامن
می بود آن کتاب را یکی از کتب درسی زبان
فارسی در مدارس ایران قرار میدادم؛
ایلیت درباره طبقات ناهری اینطور قلمداد میکند؛ این کتاب
به عبارات ساده نوشته شده است. زبانش
پخته، محکم و از عیوب خالی است. مولف
گاهی از مبالغه کار گرفته است. اما حقایق
را ساده و بر ملا ذکر می نماید که در بیان
پختگی، دیانتداری و در دانش او
چمیره دستی نشان میدهد؛

سلطان ناهرالدین محمود مدوح و پیرورنده منہاج سراج است. منہاج
سراج کتاب خود را بنام مدوحش نام نهاد. او سراسر تحریر کتاب روش
مداحانه را دنبال می کند. او خودش در طبقات ناهری رقم زند؛
"من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ"

بنابر قضیه این دو اهل معقول و منقول شکر

انعام واکرام سلطان سلاطین اسلام پادشاه
سعید نیکونام شمس الدنیا والدین طاب
شراه و شاهانیکه از دودمان سلطنت
اوپای قنار بر مسند شهر یاری نهاده اند
و حق الطاف و عواطفی که ملوک و خانان
بندگان او که بایوان بختیاری و میدان
جهانداری او فرض عین و فرض دین است
از مشهور سنه ثمان و خمسین و ستمئة
است. الطاف و اکرام و عواطف و اهناف
الطاف و انواع اهناف پادشاهان این
سلطان سیانی مکان و شاهان، فرزندان
، ملوک، خانان و بندگان او طیب اللہ
مهاجع الماھین منھم و ادام دولة الیاقین
در باب این ضعیف و فرزندان و اتباع
و اشیاع او رعد و ساعت بساعت متضامن
و مترادف و متوالی و متتالی بوده است از

تفوض مناصب و ارتفاع مراتب و بزل
تشریفات گرانمایه و انعامات و اشغال
بلند پایه و بکرات قضای ملک و مراتب
ریاست و اگر بشرح و بسط هر یک از آن
اشغال افتد از کثرت آن ایادی و علایا
این طبقه که مبنی بر اختصار است بحد
تغویل انجامد؛

منهاج سراج از خانواده علمای معروف بود. او از دربار
پادشاهی ربه داشت. سلطان ناصرالدین محمود را خیلی دوست داشت.
منهاج سراج برای مدام پادشاهی ناصرالدین محمود در سراسر طبقات
ناهری از خدا یاری و رهنمائی میخواهد. بقولش؛ حق تعالی
سلطان السلاطین ناصرالدین و الدین را در
تحت سلطانی و الغ خان معظم و خاقان اعظم
را در بارگاه مملکت و مملکت باقی و پابنده دارد؛

اما منهاج سراج اغلب در آغاز و پایان هر باب و هر جزای

باب، تمهید، دعا و برعا در زبان عربی میکند؛ الحمد لله الذی ابدأ

تسلیماً کثیراً؛

«عليه الرحمة والغفران والسنة الباقى والعايم»

وَمَرَهُمُ السُّنَّةُ تَعَالَى

با وجود اینکه طبقات نامری برای اهدا پادشاه نوشته. منجاج
در این زبان ساده و عام فهم با وضاحت و هراحت بکار می برد. برخی از آن
بلور عنونه چنین است؟ بسز ذکر محمد بختیار باز آیم چون محمد بختیار
از خدمت سلطان قلوب الدین بازگشت و
بهار فتح کرد. و ذکر او بسبح لکم منیه
و اطراف ممالک او برسید جماعتی منجان
و برهمنان و حکماء و مملکت او بنزدیک رای
آمدند و سرهنه داشت کردند که در کتب ما از
قدماء برهمنان چنان آورده اند که آن مملکت
بدست ترکان خواهد افتاد. و آن وعده نزدیک
آمد. همو اب آنست که رای موافقت نماید.
تا با جمله خلق از این مملکت نقل کنند. و از
فستنه ترکان بسلامت مانند رای چنین
جواب داد که این مرد را بر بلاد ما مستولی گردد.

هیچ علامتی هست در کتب شما؛
بر همینان گفتند علامت او آنست که چون
راست بایستد برد. و قدم و دستها فروگذارد.
بعد دو دست او از سر زانوی او درگذرد.
چنانچه انگشت دست او بساق پای او برسد.
رای گفت: هواب آن باشد که معتمدان فرستیم.
تا تفحص آن علامت بوجبی بجای آرند.
بفرمان رای معتمدان فرستادند و تفحص
کردند. و آن علامت در خلفت و قامت
محمد مختیار رحمة اللہ علیہ باز یافتند. و چون آن
علامت ایشان را محقق شد. اکثر بر همینان
و شاهان بدر بار سکنات و بلاد بنگ و
کامرود رفت؛^{۱۴}

هند "هندوستان" را می گویند. منہاج سراج هم بجای لفظ هند
 هندوستان را استعمال می کند. چنانکه او نویداً روایت از
 خواجہ مقبول القول کہ اورا رشید الدین حکیم
 بلخی گفتند سماع افتاده است در سنہ ثمان
 و اربعین و ستمئة کہ از خراسان بہ
هندوستان بہ تجارت آمدہ بود۔
 و با کاتب این طبقات منہاج سراج در سفر
 ملتان همراه بود۔ بر این موضع آورده شد۔
 تا منظور نظر سلطان سلاطین اسلام گردد؛^{۱۵}
 واثرہ های عربی در طبقات ناصری منہاج سراج بخوبی
 نظری آید۔ مفہوم، منخرط، مخاصمت، ارتفاع، ضیافت، متفاد،
 طایفہ، انتقام، انقراض، نصرت و عنیرہ۔ واثرہ های عربی منخرط، را
 وی اینقدر درمی آورد۔۔۔۔۔ "این جناب همایون جهان پناہ
 منخرط گم دانید۔ و این سعادت اورا از ہمہ
 دولت ہا شگرف تر است؛"
 حق تعالی دولت پاشاہ روی زمین را نفعایت

حد و امکان متضامن و مترادف دارد!۱۱
 اور جای دیگر لفظ «ارتفاع» را اینطور بیان میکنند؛ و در جوار
 آن موضع بتخانه نشان دادند. در غایت ارتفاع
 و صہانت و عمارت آن بغایت خوب و در انجا
 بتان زرین و سسین بسیار موضوع و یک بت
 بزرگ. چنانچه وزن او هم بتخمین زیادت
 از دودھزار منقال زرہامت بود!۱۲
 وی در جای دیگر «طایفہ» را چنینطور بجاری برد؛ اگر نہرت یارگر
 آید. و فساد آن طایفہ دفع شود نیز نزدیک
 ما بفرست و لا بتو بماند. بہتر از آنکہ در
 دست کافر نعمتان افتد!۱۳

منہاج سراج در استعمال محاورات چہرہ دست بود.

وی در طبقات نامہری محاورات سہل را بجار برد۔۔۔۔۔ سلطان
 بعاء الدین شام از بامیان عزیزیت غزنین کرد
 و بہر آن سمت با شکر روان شد۔ چون بخطہ گیلان
 رسید عارضہ شکم او را ظاہر گشت۔ بعد از

شهادت سلطان غازی معزالدین به

نوزده روز به رحمت حق پیوست.

و مدت ملک او چهارده سال بود!

نویسنده اغلب در طبقات ناهری و او عطف را بکار برده است.

بتوسط این او جمله های زیاد را در اختصار بیان میکند... "هندو خان

صعتر مبارک باهمل از مهر بود چون بخدمت

سلطان افتاد سلطان او را بخترید از خترالدین

صفاهایی بغایت مرد نیوسیرت و خوب اخلاق

و صفاتی اعتقاد بود و بخدمت سلطان قربت تمام

داشت و محل اعتماد کلی یافته بود و از اول حال

تا آخر عهد دولت شمس و رضوی محترم و موقر بود.

و خزینة دار و خدمت های پسندیده کرده بود.

و جمله بزرگان سلطان که بمناسبت ملکی و مراتب

بزرگ رسیدند در اعتماد و شفقت او بودند؛^{۲۵}

در طبقات نامری گاه بگاه تشبیه هم استعمال شده است -
یک دفعه الخ خان یکی از گروه های هند را در قلعه تلکنده شکست داد -
منفاج سراج در ستایش پیروزی الخ خان بیانات تشبیهاتی بکار برده
است که چنین است: "روز پنجشنبه بیست چهارم ماه شوال سنه خمس
و اربعین و ستمده آن قلعه بعد جنگ و قتال
و جهاد بسیار فتح شد - بعد از آن روز سه شنبه
دوازدهم ماه ذیقعد هصین سال بخطر گره
و وصول بود - و پیش از آن سه روز الخ خان
معظم با تمام ملوک و امرای لشکر که در موافقت
او نامزد بودند - و آن خان شیر دل رستم نهاد
سهراب جنگ پیلتن در آن نوهت چندان
آثار جلدت و شصامت نمود از غزوه های
شگرف و فتح مواضع حصین و قلعه جنگل های
کشیر و قتل کفار متهم و تحصیل غنائم با برده و
اسب و اتباع را یگان بزرگ - که بتقریر و تحریر
محرران تفصیل آن در نیاید"

طبقات ناهری که در زبان آسان و روان نوشته شده است

گاه گاهی در آن بیانات استعاراتی هم دیده میشود....

چون رسل نرستان از شهر نوبه نشینند و نظر

ایشان بر آن جمع افتاد. خوف آن بود که از هعیبت

جمعیت و هحول آن عدت و اهبت مرخ

روح ایشان از قالب طیران کند و غالب ظن

بلکه یقین آنست که ههنگام حمله پیلان دمنده

رسل از اسپ خفا کردند و بیفتادند حق تعالی

چشم بر این مملکت، سلطنت و لشکر حضرت

و ملوک دولت بزور داراد محمد و اله پناه

منهاج سراج بعنوان دانشمند زبان فارسی و عربی و افعات را

با واژه های زیبا، قشنگ و بیانیه دیگر دانشمندان معروف را بطریق

جالب بیان نموده است. او به ههنگام نگارش و افعات و حادثات

طبقات ناهری شاعران آن دوره را ذکر میکند.

منهاج سراج در طبقات ناهری و افعات معمولات را بطور

شرح میدهد که منظر جنگ پنجم خوانندگان می آید. او جزئیات واقعه رویداد

سومنان بحث میکند و برای علاقه مندی خوانندگان و توضیح بیشتری
اشعار عنبری را ذکر نموده است....

تا شاه خسروان سفر سومنان کرد

آثار عنزور را علم معجزات کرد

شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه

هر شاه را به لعب دگر شاه مات کرد^{۲۳}

سلطان معزالدین سام و قتیبه ملک امام شافعی^{۲۴} را

قبول کرد و گروهی علمای کمی تفتان خوردند یکی از آنها امام صدرالدین

علی هیثم نیشابوری بود که در درگاه شهر آفشین معلم بود منجاج سرچ

می نویسد که او اعتراض خود در شعر آورد به سبب این قطعه برای او ممکن نبود

که در غرور بماند او هم مثل آن دیده بود که سلطان چند آنکه از کرسی فرود آمد

به بالد رفت و خدمت سلطان در حال سلطان دست مبارک قاضی و حیدرالدین^{۲۵}

بگرفت و مذهب امام شافعی^{۲۶} قبول کرد چون نقل سلطان بمذهب اهل بیت

حدیث شافعی شد بر دل علمای مذهب محمد اکر ام حمل آمد و از ان طایفه علمای

بزرگ بسیار بودند اما در آن عصر افسح ایشان امام صدرالدین علی هیثم

نیشابوری بود و ساکن و مدرس مدرسه شهر آفشین غرستان بود قطعه گفت.

وسلطان را در آن نقل استراحت کرد. و آن قطعه چون خدمت شاه رسید
خاطر مبارکش از وی غبار گرفت. و امام صدر الدین را مجال مقام ننماید.

قطعه ؛ در خراسان خواجہ گونہ شافعی بسیار بود

بہ در ہر خروی ای خسرو صاحب نشان

لیک اندر ہفت کشور پادشاہ شافعی

بہتر ک معلوم کن تا ہیچکس دارد نشان

و کسی گوید خلیفہ شافعی مذہب بود

حاش للہ ہیچ زیرک را نباشد این گمان

مذہب عباس را اندر خلافت بنی خلدان

حاجتی نبود مخالف ذکر این معنی بدان

ز و خلدان آخر چو در بس سید ہورن نسبت

در شعار ہبغۃ اللہ این تہور کی توان^{۲۴}

منہاج سراج در طبقات نامہری بیان می کند کہ سلطان قطب الدین

معزی در سخاوت مثل حاتم بود. او شاہ دلیر و بخشندہ بود. ایزد متعالی او را نعمت

بہادری و فیاضی عطا کرد. بہ همین علت در مملکت ہندوستان دوستان بسیار

پیدا کرد. در مدحش ملک الکلام بہاء الدین اوشی شعر میگوید:

”سلطان کریم قلب الدین حاتم ثانی طاب مَرَدَقَدَّهٗ پادشاه مردانه و بخشنده بود.
حق تعالی او را شجاعت و کرمی بخشیده بود. در شرق و غرب عالم در عصر او پادشاهی
را نبود. و چون حق تعالی خواست که تابنده را دل خلق عظمی و فرہ ظاہر گرداند۔

بہمت شجاعت و کرم موصوف کند۔ تا دوست و دشمن را بنوازش سخا و گذارش

و غایب موصوف گرداند۔ چنانچہ این پادشاه کریم غازی بود۔ تا از بخشش و کوشش

او دیار ہندوستان از دوست و دشمن پرور تھی گشت۔ بخشش او ہر لک

و کشتن او لک لک بود۔ چنانچہ ملک العلام بےاء الدین اوشی در مدح

این پادشاه کریم میفرماید: ای بخشش تو لک بجمہان آورده

مان را کن تو کار بجمہان آورده

از شرم کن تو خون گرفتہ دل مان

پس لعل بمانہ در میان آورده^{۲۵}

بنابر منہاج سراج بین طغان خان و ترخان کشمکش پیدا شد۔

منہاج سراج در میان ہر دو صلح و امان مستحکم کرد۔ بمطابق این صلح

طغان خان لکھنوتی گرفت و ترخان قیران گرفت۔ وقتیکہ ناہر الدین محمود

نہر تخت نشست او طغان خان را اود و سپرد کرد۔ بمہلمت خدائی ترخان در

اول شب و طغان خان در آخر ہمین شب این جہان فانی را اوداع گفت۔

این اتفاق را شرف الدین بلخی در شعر آورده: «و از عجایب تقریرات آسمانی یکی
آن بود که چون میان طغان خان و ترخان قمیران خصومت و منازعت افتاده
و ولایت یکدیگر ستده فوت هر دو در یک شب بود. یکی در اول شب فوت شد
و دوم در آخر شب. درین معنی سیدالاکبر والاصغر شرف الدین بلخی بیتی کرده:

آدینه سلخ ماه شموا ل لقب

خ بوده وسین و دال تاریخ نوب

شد کوچ ترخان و طغان خان ز جهان

او اول شب گذشت و این آخر شب ۲۶

منفاج سراج می نگارد که در دوره ملک قطب الدین یک حبشی بود

که کارش گفتگیری بود. اما او در نیزه وری مهارت کامل داشت. در ناحیه

خراسان و خوارزم مثل او نیزه ور نبود. از جمله او مهر دینک بود. ولی یک دفعه او

از اهل تولک رقوم خراج و مهول کرد. و در مطالبه آن آنها را زحمت داد. یکی از

اغاضل که نام خواجه امام جمال الدین خانزنجی بود این ماجره را در شعر آورد.

تا توجه بادشاه را جلب بکنند و اهل تولک را از و نجات بدهد.

«درین وقت بجهت قسمت مال کل خلق تولک

از وی مستر پیش شدند. و در مطالبه آن زحمت دیدند

و یکی از افاضل در آنوقت بیتی گفته است. چون لعین
است آورده شده تا در نظر پادشاه اسلام آید.
و اصل بلاد تولک را بدعا یاد دارند. جمال الدین گوید:

گفتم حبشی نیزه و در این عمران چیست
با تولکیان شکوه و زندان چیست
گفتا که منم کفشگر و فیکوسگ
سگ داند و کفشگر که در انبان چیست^{۲۷}

منهجاج سراج اگر چه بعنوان عالم و مورخ معروف است. اما شاعر
خوبی هم بود. بویژه او این قصیده را وقتی سروده بود که سفیر معروف هلاکوخان
بدر بار سلطان ناصرالدین محمود به دهلی آمده بود. پس از هفت عالم اسلام
مخصوصاً شکست. و قتل خلیفه بغداد هلاکوخان فتح سلطنت مسلمانان
را در هندوستان هدف خود ساخت. او سفیری را فرستاده بود تا احوال این
کشور، توانایی و قدرت نظامی سلطان دهلی را بداند. سلطان و ارکان
دولتش به این حقیقت متوجه شده بودند. آنها از آمدن سفیر خیلی نگران
بودند. منهجاج سراج همه این جنبه ها را در ذهن خود داشت. او به همین
جهت ایاتی سرود که هیبت سلطان، شکوه و عظمت دین اسلام را بر دل

جایگیر بکنند تا او هلاک کور را از قهقهه هند و قتل و غارت گیری باز دارد:

ز معنی حبشی کنز و اطراف چون خلد برین گشته
فهی بزمی کنز و اکناف عدل راستین گشته
ز ترتیب نهاد و رستم و آئین و نشاط او
تو گفتی عمر همدی بعهشت هشتمین گشته
ز فرناهر الدین شاه محمود بن التمش
ملک نزدش دعا خوانده فلک پیشش زمین گشته
شهنشاهی که در عالم به فیض فضل ربانی
سرای چتر شاهی لایق تخت و نگین گشته
چو خاقانان کین آور چو سلطانان دین پرور
به دل ماحی کفر است و بجان حامی دین گشته
مبارکباد به اسلام این بزم شرع عالم
کنزین ترتیب هند و ستان بسی خوشتر ز چین گشته
معین از جمله شاهان باد هر بنده ز درگاهش
چو منہاج سراج از جان دعاگوی مکین گشته^{۲۸}

بموقع آمدن سفیر حلاکو خان پیاپی تخت سلطان ناصرالدین محمود
در دهلی منہاج سراج در استقبالش اشعار بالاسرود که مشتمل بر
صفت شعر است. این اشعار در مدح جاه و جلال و شان و شوکت
دربار سلطان ناصرالدین محمود گفت. چونکه این شعر عناسبت خاصی
نوشته شده است. لهذا در ان منہاج سراج یک کمی از انراق کار گرفته است
که وصف خاصی قصیده است.

قصیده یکی از انواع سخن است که از نظر جمالیاتی، جزبات علویت
و عظمت پیدا میکند. بموقع آمدن سفیر در دربار دهلی جشن را به از اطراف
خلد برین تشبیه کردن و سر زمین دهلی را بهشت قرار دادن و دعا کردن
فرشتگان برای پادشاه وقت و عداوت بر این روی پادشاه وقت
آسمان را زمین شدن. این همه سخنهاست که تنها برای قصیده موزون است.
بهمین علت اگر این نظم را یک قصیده کامل نامیده شود بجا نخواهد بود.
چونکه منہاج بر شعر و شاعری قدرت خاصی داشت. بنا بر این او
بمقام موسوم طبقات ناهری به سلطان ناصرالدین محمود عیوب و نقالیهن
خود را در اشعار زیر نبشته است:

هر چه کردم سماع بنوشتم
اهل نقل و سماع گوش بود
در گذارد خطا چون دید کریم
ز آنکه با علم و عقل و هوش بود
هر که او ذوق مهتری دریافت
نزد هبش چه نوش بود

دامن عفو پیر و رش مدام
در ره علم عیب پوش بود

بد عیا و داروش منفاج

گر چه اندر نفس خموش بود^{۲۹}

منفاج سراج یک نسخه تالیف خود را خدمت الخ خان هم تقدیم کرد

و مورد انعام و اکرام او قرار گرفت. در عوض این انعام و اکرام منفاج بتوسط شهر
زیرین سپاس گذاری کند.

شهریار جهان الخ خان آنکه

خان البرزلیست و شاه سبک

هر که از حضرتش قبولی یافت

پیش هرگز نگشت رو بفلک
 پیش او کیست حاتم طائی
 نزد او چیست یحیی بر مک
 کرد از لوح خاطر منفاج
 غصه دهر را با جان مک
 بشنود این سخن ز من همه خلق
 از طریق یقین و از ره شک
 نود و نه مراست قسم کرم
 دیگر آنرا همه از ان صدیک
 هر دعائی که گویش از جان
 کند آمین آن بهدق ملک ۳۱/۳۰

بنابر این منفاج سراج نه فقط یک مؤرخ بزرگ و ادیب بود

بلکه یک شاعر بلند پایه هم بود.

با وجودیکه این دوره نوزاد نشر فارسی بود و پختگی نرسیده بود.

می بینیم که طبقات ناهری نجدی از نفوذ عربی پاک است. در این اعتلاط

و ابهام دیده نمی شود. طبقات ناهری نشری است. این سهل و ساده است.

در طبقات ناهری همه هفتکهای ادبی یافته شوند. جمله واضح و روشن است.
در ادای مقامد و ضاحت، مراحمت و دلالت آشکار است. اینطور
می بینم که منفاج سراج یک نثر نویس معروف است. طبقات ناهری
شاعران و تخلیق او است. این به اعتبار تاریخی و ادبی در ادب فارسی
شهرت فراوان دارد. بنا بر اهمیت و ارزش ترجمه طبقات ناهری
در زبان و ادب روسی، فرنیچ و انگلیسی شده است.

اهمیت تاریخی طبقات ناهری

قبل از اینکه در مورد اهمیت تاریخی طبقات ناهری
منفاج سراج چیزی گفته شود ما را باید بدانم که تاریخ چیست؟
تاریخ داستان کارنامه های انسان در ماضی است. اما این داستان
غیر مرتب و بی ترتیب میباشد. تاریخ نویس این داستان را مرتب میکند
و وقایع و حادثات را یکجا کرده در صورت نویسی می آورد. و معنی جدید
پیدا می کند. اینجا سوالی بر می آید که در ماضی انسان هر چه از کارنامه ها
انجام داده است پاینده برنامه بی بود یا نه؟ و یا او تحت نظام و آیین بود؟
یا کارش تنهایی مقصود و بی مراد بود؟ در این مطلب در میان دانشمندان
و روشنفکران اختلافاتی گوناگون یافته میشود. بعضی از دانشمندان
معتقد هستند که به انجام رساندن کار از انسان برنامه بی یا مرادی پنهان
می شود. و این عملش را بوسیله قانون در حرکت نگه داشته شده است.
هیگن این مطلب را به گونه واضح و روشن با این قرار توضیح داده است که
در عقب این نوع تاریخی برنامه بی پوشیده میشود. اینها کننده هم از این عمل
نابلر باشد. فقط عادت و مقاصد خود را بوسیله او پیاپی می رساند.
دانشمندان که در تاریخ برنامه و مقاصد را پیدا می کنند آنان
تاریخ را دارای فکر وسیع دیده اند مطابق ایشان تاریخ محوطه بسیار دارد.

بنابر آنها کسیکه یک جنبه تاریخ را مطالعه کرده است حق ندارد عمل تاریخ
و آئین او را تعیین کند. اینطور مطالعه همه جنبه های تاریخ انسان و وضاحت
خواهد کرد که انسان تابع چه آئین تاریخ است و برای تکمیل چه برنامه می کند.
گروه دیگر دانشمندان بنظریه بالا اختلاف دارد. بمطابق آنان

عمل تاریخ تحت هیچ برنامه، نظام و مقصدی باشد. و هیچ آئین در عمل تاریخ
وجود ندارد. دلیل این نوع مؤرخ است که در ماضی چه حادثه افتاد؟
و چرا افتاد؟ اگر حقایق و واقعات تاریخ آئین بسازد تاریخ هیچ معنی ندارد.
آن دانشمندی که در تاریخ قوانین و برنامه را تسلیم میکند بتوسط
آن عمل تاریخ و راه او را تعیین میکند. او بر تحت آن پیشگویی حال و مستقبل
میکند. به نزدیکش تاریخ سودمند است. مطالعات و فکرش راه مستقبل
مردم را استوار و اعانت میکند. آن دانشمندی که آئین را در عمل تاریخ
معنی شناسد و تردید میکند. و تاریخ را بحیث پیشگویی مستقبل یعنی فهمد
برایش تاریخ سودمند نیست.

تا زمان بسیار تاریخ فقط منسوب به کارنامه های پادشاهان،
وزیران و امرا بود. بتدریجی فکر و اندیشه مردم پیشرفت کرد و نظریات
تاریخی هم توسعه کرد. امروز حدود تاریخ گسترش یافته است و جنبه های همه

افکار مردم را جای داده است۔

منہاج سراج در تالیف شاہکارش بنام طبقات ناہری کہ تاریخ
انسانی را سلسلہ وار بررسی کند۔ بہمین سبب آغاز تاریخ از حضرت آدم (ع)
میکند و تا تاریخ سلطان محمود پادشاہ غمکہ خود جای داده است۔
بیشک این تجربہ او فکر دینی اش را نشان میدہد۔ اما آنطوریکہ او تاریخ
انسانی را از حضرت آدم (ع) تا سلطان ناہر الدین محمود توسعہ
میدہد۔ این تجربہ او را از گروہ مذکور اول نزدیکتر میکند۔

طبقات ناهری یکی از مهمترین و معروفترین کتاب‌های تاریخی
زبان فارسی است که در سال ۴۵۸ هـ / ۱۲۵۹ م بقلم یکی از دانشمندان
خبیره منہاج سراج در دہلی نوشته شد. طبقات ناهری دارای واقعات
حقیقی است و برای تاریخ نویسان مأخذ مهمی باشد. منہاج سراج
طبقات ناهری را در بیست و سه بخش نوشته است. طبقه یازدهم و از
طبقه هفدهم تا طبقه بیست و دوم در باره تاریخ هند هستند. آن بخش
طبقات ناهری که وابسته به هندوستان است. این منبع اطلاعات گرانبها
است. بیشتر اطلاعات این در کتاب دیگر موجود نیست. بهمین سبب
جلوی تاریخ نویسان که تاریخ آن زمان می نویسند طبقات ناهری همیشه
بحیث مهمترین مأخذ آن زمان بوده است.

بخش طبقات ناهری که غیر از هندوستان است مخصوصاً در باره
عسده ماضی است. شرح آن در کتاب‌های دیگر با تفصیل و عمیق یافته می شود.

بنور شنته غلام رسول مہر: "طبقات ناهری بحیث مجموع کتاب اہم
تاریخی نیست. بعضی از طبقه کہ نسبت از
عسده قدیم دارد احوال آن در کتاب‌های دیگر
یا توضیح موجود اند و مستند زیاد هستند."

و بقولش : "و آن بخش های طبقات ناهری خیلی بیش بها
هستند که در باره هندوستان و خراسان و غیره
هستند. و مطابق علم محدود من بعضی از
اطلاعات جای دیگر موجود نیست. و بنا به
این بخشهای مهم اهمیت طبقات ناهری
افزونتر میشود"^{۲۲}

و بقول اینقوتیل دو پیرون: "در باره طبقات ناهری میگوید که این
کارگر آنهاست"^{۲۳}

ایلفنستین می نویسد: "این کارشخص نامدار بزرگ است"^{۲۴}
مختصر اینکه اهمیت و ارزش طبقات ناهری بنا بر صفات بالا
معلم است.

بررسی طبقات ناهری از نظر تاریخی

طبقات ناهری پیر از واقعات حقیقی است. در دوره غزنوی
واقعه‌تی که با سبکتگین اتفاق افتاد چنین اظهار میشود. از رنج فتنه
پیروی امیر پیری مردم غزنه سبکتگین را که نزه‌الپتگین و فرزند ملکانگین
و پسر محمود غزنوی بود. پادشاه برای خودشان قبول کردند. این واقعه
۲۷ شعبان در سال ۴۶۴ هـ / ۲۰ آوریل ۹۷۷ م روی داد.

سبکتگین بنوای مختلف لشکر کشی کرد. پس از فتح بامیان،
طخارستان و غوره بطرف هند متوجه شد. او چیمپال را در جنگ شکست داد.
منعاج سراج این واقعه را اینطور بیان میکند: بعد از ملکانگین

امیر پیری به امارت بنشست. و او مردی منفرد

عظیم بود. جماعتی از غزنین بنزدیک ابوعلی انوک

چیزی نبشستند. و او را استدعا کردند. ابوعلی انوک

پسر شاه کابل را بخدمت آورد. چون در حد چرخ بهم

رسیدند امیر سبکتگین با پانصد ترک برای شان

حمله برد. و ایشان را بشکست. و خلق بسیار

را بکشت و اسیر کرد. و دو پیل گرفت و به غزنین

آورد. و چون چنین فتحی بر دست او برآمد همگنان

از فادپری اسیر آمده بودند. باتفاق امیر سبکتگین
 را با مارت بغرنین بنشانند. در بیست و هفتم
 شعبان سنه ست و ستین و ثلاثه روز آدینه
 از بالای قلعه با چتر لعل و علمها جمعه آمد
 و امارت و پادشاهی بروی قرار گرفت. و از
 غرنین لشکر باطراف برد. پس زمین داور و
 زمین قهدار و بامیان و جمله طخارستان و غور
 در زبط آورد. و از جانب هند چیپال را با پیلان
 و حشم انبوه بشکست. و بغیر اخان کاشغر را
 از خاندان سامانیان دفع کرد. و ببلخ آمد.
 و امیر بخارا را بتخت باز فرستاد.^{۳۵}

ستمش چند در تاریخ و سلمی هندی نگارده
 سبکتگین که در سال ۹۷۷ م جانشین الپتگین شده
 از حکمران ناحیه هند و شاهی هند جنگ کرد.
 حکمرانان این ناحیه خواستند که چیپال حکمران
 هند و شاهی را کمک بکنند. زیرا که آنها قبلاً

بعدهت جمله‌های ناگهان از طرف عنز نوبیان

اذیت شده بودند. سال ۹۹۰ م سبکتگین

پادشاه هند و شاهی را شکست داد^{۳۶}

اینطور ظاهری شود که سبکتگین در سال ۹۷۷ م به تخت نشست

و با جیپال پادشاه هند و شاهی جنگ کرد.

منفاج سراج درباره سبکتگین ستایش میکند که او شاه

دانشمند، عادل، دلیر و دیندار بود. او نیکو عهد و رستی قول بود. وی سرهس

از مال دیگر نداشت. با مردم با شفقت رفتار میکرد. منفاج سراج این

ستایش را اینطور بیان کرده است: "امیر سبکتگین مرد عاقل، عادل

، شجاع، دیندار و نیکو عهد و صادق قول و بی طمع

از مال مردمان و مشفق بر رعیت و منصف

بود. و هر چه در امراء و ملوک از اوصاف حمیده

بباید. حق تعالی جمله او را کرامت کرده بود^{۳۷}

در همین بخش منفاج سراج می نویسد که بعد از سبکتگین محمود عنز نوبی

تسخیر شهرهای هندوستان کرد. او شاهان هند را شکست داد. او جیپال

که بزرگترین پادشاهان هندوی آن زمان بود. او را اسیر کرد و "من یزید" (نه ندان)

که در خراسان بود زندانی کرد. او اسلام داد که غلبه جیپال هشتاد درم است.
او بعد از گرفتن مال بسیار جیپال را آزاد کرد. او شکر کشتی به گجرات
و سومنات هم کرد و بت سومنات را حاصل کرده همراه خودش آورد. منجاج
این واقعه را چنین طور ارائه میدهد: "بشری در آمد و بشارت داد که

حق تعالی ترا پسری داد. بسبکتگین شادمانی
گشت و گفت: پسر را محمود نام کردم. و هم در آن
شب که ولادت او بود بتخانه و میهند که در حدود
پرساور بود بر لب آب سدره بود بشکت
و او را مناقبت بسیار مشهور است.

وطالع او با طالع (صاحب) ملت اسلام
موافق بود. در سنه سبع و ثمانین و ثلاثمئة
ببلخ بر تخت پادشاهی بنشست. و تشریف
دار الخلافت پوشیده و درین عهد مسند
خلافت با امیر المومنین القادر بالله المنین
بود. چون پادشاهی نشست. اثر او در اسلام
بر همانیان ظاهر است که چندین هزار بتخانه

را مسجد کرد. و شهرهای هندوستان را بکشاد.

و رایان هند را مقهور گردانید. و جیپال

را که بزرگترین رایان هند بود بگرفت.

و در من نیزید بخراسان بداشت. و بفرمود:

تا هشتاد درم او را بخریزند^{۳۸}

در این زمینه ستمش چند روزی نگارده: در سال ۹۴۹م

محمود غزنوی بر تخت غزنه نشست. او بارها

به هندوستان لشکر کشی کرد. جنگ عظیم نزد

پیشاور با حکمران هندو شاهی اتفاق افتاد.

در نیروی محمود غزنوی پانزده هزار سوار نظام بودند

که بیشتر از آنان غازیان و افغان بودند.

لشکر جیپال مشتمل بر دوازده هزار سوار نظام

وسی هزار پیاده و سه هزار فیل بود. ظاهر شد که

سوار نظام محمود غزنوی تربیت خوب یافته

بود. بنابراین سزودی لشکر جیپال را شکست

داد. محمود جیپال را دستگیر کرد و به غزنه برد.

بعد از گرفتن مال بسیار رها کرد^{۳۹}

منهاج سراج در کتاب خود تعداد همه لشکر محمود غزنوی را می نویسد:

ولی جاه و جلال محمود غزنوی را اینطور بیان میکند: «حق تعالی آن

پادشاه را کرامات و علا مات بسیار داده بود.

و از آلت و عدت و تجمل آنچه او را بود. بعد از او

عصیح پادشاه را جمع نشد. (و) دو هزار و پانصد

پیل بود بر درگاه (او) چهار هزار غلام ترک و

شاق که در روز بار بر میمند و میسره تخت (و)

بایستادندی (و ازین غلامان) دو هزار غلام با کلاه

چهار پیر و با گرزهای زرین بر ر استاء او بود

(ندی) و دو هزار غلام با کلاه دو پیر با گرزهای

سیمین بر چپای او ایستادندی^{۴۰}

پیتر جیکسن که یکی از سوانح نگاران دوره معاصر است در کتاب

خود چنینطور قلمداد میکند: «هدف بیشتر لشکر کشی محمود غزنوی

در هند برای مال غنیمت بود. او شهرهای هند

را تاراج داد. وی در سال ۱۰۲۵ - ۲۴ م سمرقانات

را غارت کرد. و بت سومنات را پاره کرده بہ غزنہ

برد. و در گنج شامل کرد؛^{۴۱}

بنا بر این معلومی شود کہ بت سومنات ازہ چیز قیمتی ساختہ شدہ باشد۔
چیز دیگر پیری آید کہ جبیاں یکی از بزرگترین پادشاهان دران متعلقہ ہند بود۔

محمد غزنوی دولت خود را بیشتر توسعہ داد۔ او بر سر عجم، خراسان،
و خوارزم، طبرستان، عراق، نیمروز و فارس و متعلقہ کوہستانی غور و طخارستان
حکمرانی کرد۔ منہاج این را اینطور اراٹہ میکند: "آن پادشاہ بر دی و شجاعت

و تدبیر و رای عالی ہواب ممالک اسلام را

کہ بر طرف مشارق بود بگرفت۔ و تمامت عجم

از خراسان، خوارزم، طبرستان، عراق و بلاد

نیمروز و فارس و جبیاں غور و طخارستان

ہمہ در زنجبٹ بندگان او آمد۔ و ملوک ترکستان

اور امتقاد گشتند۔ و پل بر جیچون بسند و

لشکر را بزمین توران برد۔ و قدر خان ترک

با او دیدار کرد۔ خاقان ترکستان جلدہ اور اخلاص

کردند۔ و در سعادت او آمدند؛^{۴۲}

آن حکمران که بعد از حمله غزنویان بر هند به هند آمدند غوریان بودند.
منهجاج سراج در باره تاریخ آنها هم نوشته است. او احوال پادشاهان غوریان
مانند ابوعلی محمد بن سوری که پادشاه نیک سیرت بود. و عباس بن شیبث که
پادشاه ظالم و ماهر نجوم بود می نویسد. او در باره پیروزی علاء الدین جهان سوز
و تدبیر دفاع او و تباہ غزنه را بیان می کند. او احوال غیاث الدین محمود و
معز الدین محمد غوری و مؤسس دولت مستحکم هند قطب الدین ایبک و
جنگهای بزرگ تر این و مبارزه های دیگر توفین نموده است. او
ترتیب نظامی و دفاع غوره هم می نویسد.

منهجاج سراج در بیان مورد دفاع غوره در باره کوه میگوید که
امیر سوری یکی از پادشاهان غوره بود. حکمران ناحیه و الشستان بالا وزیر
غیر مسلمان بود. در میان آنها همیشه منازعه بود. چنانکه در میان این دو
ناحیه کوه بود. بنا بر این هیچکس بر یکدیگر مسلط نشد. غوره پنج کوه داشت
که همه پادشاهان بوقت حمله آنها را استفاده کردند. این کوه ها
اصحیت تاریخی و جغرافیائی دارند. نام اول کوه «زار مرغ» است که حال
بنام «بالشستان» معروف است که در ولایت قندهار واقع است.
منهجاج سراج میگوید که این مرکز دولت ششم سبانی و پیرورش گاه «زال زه» بود

نام کوه دوم "سرخ غنر" است که حالا بنام "سافر" یا "ساعتر" معروف است.
 نام کوه سوم "کوه اشک" است حالا "سنگام" نام دارد و در ناحیه تمران واقع
 است. و از لحاظ عظمت و رفعت بزرگتر از همه کوه‌ها است. نام کوه چهارم "ورق"
 است که حالا بنام "زررق" معروف است. نام کوه پنجم "روئین" است که در ناحیه
 غنور بلند و مستحکم است. نام کوه پنجم "فخ خیار" است که طول و عرض بزرگتر است.
 در سال ۱۱۹۴/۵۹۰م بر آن نهد تنه درخت آبنوس یافته بود. منتهاج سراج
 این آثار تاریخی را اینطور بیان میکند: اما ایشان را مدام خصومت

با هم می بود اهل اسلام و اهل شرکت را.
 چنانچه کوشکی با کوشکی دیگر جنگ داشتی. و مدام
 منازعت کردند. و بسبب جهانت جبال
 را سیات که در غنور است هیچ غیری را با
 ایشان استیلا نمی بود. و سر جمله مندر ایشان
 شنبانی امیر سوری برد. و در غنور پنج باره کوه
 بزرگست و عالی که اهل غنور اتفاق دارند که از
 را سیات جبال عالم است یکی از ان زانبرخ
 مندریش است. [و چنین تقریر کردند] که قهره

و در الملک شنبانیاں در دامن آن کوه
 کنند و گویند که سیمرخ زال زر را که پدرا رستم بود
 در آن کوه پرورده است. و بعضی از ساکنان دامن
 آن کوه چنین تقریر کنند که در سنین که میان
 خمسه و ستمه بود. از آن کوه آواز ناله و
 تعزیت آمد که زال زر در گذشت. کوه دوم
 "سرخ غر" نام دارد هم در ولایت مندیش است
 بحدود تجبیز. کوه سوم "اشک" است ببلد تمران
 که عظمت و رفعت آن زیادت از همه بلاد غور
 است. و بلاد تمران در شعاب و اطراف آن کوه
 است. و چهارم کوه ورنی است که بلاد داور و
 والشنت و قصر کجوران در شعاب او اطراف
 اوست. و پنجم کوه "روئین" است در بلاد غور
 باخمانت و رفعت تمام. و گفته اند که پنجم بسیار
 است که طول و امتداد. و رفعت او از حد و هم و
 درک فهم و ذهن بیرون است.

در شصت و سه سالگی و نهمین مئذت بر بالای او یک

قصر از نئذت درخت آبنوس یافتند و یادت از دو هزار

من و کیفیت و نفع و وقع آن هیچکس درک نکرد^{۳۴}»

در شرح پادشاهان غوریان منهاج سراج در باره یک پادشاه

نیک سیرت ذکر میکند که نام او ابوعلی بن محمد سوری بود. در عهد حکومتش امنیت و خوشحالی میان مردم غور موجود بود. پادشاه نیکو سیرت، رفتار نیک با مردم رفتار کرد. وی مساجد و مدرسه بنیان نهاد. از و علماء و حکماء

احترام بیشتر یافتند. منهاج سراج در باره حالات این دوره

اینطور ازانه میکند: «امیر ابوعلی را امارت غور داد. چون ابوعلی بن غور

نصب شده بجای خلق نیکوی کرد و بناهای خیر

فرمود. و در بلاد غور مساجد جامع و مدارس

بر آورد. و اوقان بسیار تعیین فرمود. و ائذ

و علماء را عزیز داشت. و تعظیم زهاد و عباد

از لوازم احوال خود شمرد. و خلق ممالک غور

در عهد او بر فاهیت روزگار گذارشتند. و برادر

او شیش بن محمود در ظل حمایت او روزگار میگذراند^{۳۵}»

در طبقات ناهری تذکره پادشاه غور است که نامش
ملک عباس بن ششین بود. او بهادر، بیباک، دلیر مگر بی رحم بود.
او هر چه که خواست مال و اسباب مردم را ضبط کرد. مردم و خادم از ظلم و
تعدی او عاجز بودند. منقاج سراج ظلم و تعدی این شاه را اینطور قلمداد
می کند: امیر عباس مرد شجاع بود. و بیباک و دلیر

بی رحم و در غایت رجولیت و شهامت. چون
بحد جوانی و نهایت قوت برآمد. جماعتی از
احداث و جوانی را در سر عهد داد. و با خود در
سلک همیان کشید و ناگاه خروج کرد. و امیر
ابوعلی را که علم او بود و او ملک غور گرفت و قید
کرد و حبس فرمود. تا تمامت اموال و دقایق
و ذخایر او در تصرف آورد. و ممالک غور را
ضبط کرد. (اینطور) او بغایت نهابط و سائس
و ظالم بود و خود و بیدادی در طبیعت او مرکب
و با خلق بی شمار بی رسمی آغاز نهاد. و با
ملک و اموال خلق تعلق کردن گرفت.

چنانچه رعایا و چشم بدست او در ماندند و عاجز
گشتند و چنانچه مدت صرفت سال در عهد او
حصیج حیوانی از اسپ و شتر، گاو و گوسفند نتاج
نداد. و از آسمان باران باز ایستاد. و بروایتی

حصیجکس از آدی هم فرزند نیاورد^{۵۵}

با وجودیکه پادشاه بنی رستم و ظالم بود. مگر عباس بن شیبث در علم
نجوم مهارت کامل داشت. او بر کوه زار مرغ ساختن آسمان اساس نهاد.
در آن ساختمان دوازده برج و سی در پیچه ساخت. بذر یعدی در پیچه و برج
اوشبانه درجه حرارت معلوم میکرد. چنانکه منتهاج در باره ملک عباس
رقم زند

؛ امّا با این همه ظلم و تعدی از علم نجوم نصیب
کامل داشت. و در آن نوع رنج بسیار برده و در تحصیل
آن علم جد و جهد وافر نموده بود و خط کامل
حاصل کرده بود. و در ولایت معندیش بخرطه
سنگه آن قلعه اهل را که بسطام بنا کرده بود
بتجدید آن عمارت فرمان داد. و برای بنای قلعه
استادان کامل از اطراف حاصل کرد.

و دیوارها برسم باره از ان قلعه برد. و طرف نسج کوه
 زار مرغ بر کشید. و در پای آن کوه بر بالای تلی قهری
 بلند بنا فرمود. و باد و از ده برج در هر برجی
 (سی در پیه نهاد، ششش برج شرقی و شمالی
 و ششش برج غربی و جنوبی) و در هر برجی مهر
 برجی از فلک بنقاشت. و وضع آبخنان کرد که
 هر روز خوردشید از یک در پیه به نسبت آن درجه
 که مطلع او بودی در تافتی. چنانچه او را معلوم
 بودی که آنروز آفتاب در کدام درجه برجست.
 و آن وضع دلیل است بر خلافت و استادی
 امیر عباس در علم نجوم.

پس از آن در طبقات ناهری اهمیت تدبیر دفاع لشکر در جنگ

توصیه نموده است. منجاج می گوید: "تدبیر دفاع غوریان خیلی شایان

تحسین بود. وقتیکه سلطان علاء الدین جهان بوز

جنگ با بهرام شاه غزنوی کرد. او برای دفاع لشکر

خود لباس به کمک جلد گاو و پنبه تهیه کرد. نام لباس

را «کاروه» برداخت. بعد از پوشیدن لباس

لشکر پیاده در آن پنهان می شتوند. و اگر در

صفت بودند کار دیوار هم کردند.

منجاج سراج رین تکنیک دفاعی را چنینطور بیان میکند:

"لشکر غور را ترتیبی است در استعداد جنگ

پیاده که چیزهای سازند از یک تا خام گاو و ببر

مرد و روی وی از پنبه بسیار و کمره لباس منقش

در کشیده در بشکل بخیه نام آن سلاح کاروه

باشند. چون پیاده گان غور آنرا برکتف نهند

از سر تا پای ایشان پوشیده شود. و چون

صفت زشتند مانند دیواری باشند و هیچ سلاح

از بیاری پنبه بران کار معنی کند^{۷۴}

پس از شکست دادن بهرام شاه غزنوی علاء الدین جهان سوز
به غزنه آتش زد. بقول راوی تا صفت روز شعله آتش بالا کشید. بهمین
سبب علاء الدین را ملقب به "جهان سوز" نامیده اند. منہاج سراج
این واقعه ناگهانی را اینطور اراره میدهد: "تا بهرام شاه کورت سوم
عشم غزنین و خلق شمر و پیاده بسیار جمع کرد.
و سوم کورت مهاج شد. طاقت مقاومت نیاورد
و شکست شد. و علاء الدین بقصر شمر غزنین را
بگرفت. و صفت شبانه روز غزنین را آتش دزد.
و بسوخت و مکابره فرمود. راوی چنین میگوید
که درین صفت شبانه روز از کثرت سواد دور
چنان هوا مظلم گردید که شب را مانستی و شب
از شعله های آتش که در شمر غزنین می سوخت.
هوا چنان می نمود که بیروز مانستی. و درین
صفت روز دست کشاد. و غارت و کشتن و
مکابره بود. هر که را از مردمان یافتند بکشتند.

وعورات واطفال را اسیر کردند و فرمان داد:

تا کل سلاطین محمود را از خاک بر آوردند و بسوزانند.

طبقات ناهری اهمیت تاریخی دارد این مشتمل بر وقایع و

حادثات حقیقی است که در دهل نوشته شده. او برخی از آن را بتوسط کتاب خواند.

و برخی از آنرا شنید. و بعضی را در زندگی خود شنید و خواند. او برخی از آن را چشم خود

دیده بقلم در آورد که اهمیت تاریخی بسیار دارد قتل رکن الدین ایران شاه

یکی از آن حادثاتی است که منہاج سراج چشم خود دید.

منہاج سراج بیان میکند که سلطان غیاث الدین محمود در جنگ

ملک علاء الدین را اسیر کرد. فرزندش رکن الدین بجانب غزنه فرار شد.

و لشکر جمع کرد. غیاث محمود دوباره جنگ کرد. و رکن الدین ایران شاه

را شکست داد و فرمود که او را در زندان حاجب عمر سلیمان زندانی بگرد.

روزی که سلطان غیاث الدین در گذشت. بعد از شنیدن خبر منگوس

نه در دهر رکن الدین را قتل کرد. و قتیکه منہاج سراج به در سرای سلطان

غیر و زکوه ایستاده بود در رکن الدین ایران شاه را بدست منگوس زد

دید. منہاج سراج این حادثه را در این جمله ها میگوید:

پسرش ملک رکن الدین ایران شاه محمود

بطرف غزنین رفت. و او بادشاه زاده بس
 بزرگ بود. و فضل بسیار علم و عقل کمال
 داشت. و بشهامت و جلالت موصوف بود.
 از غزنین بطرف گرمسیر آمد. و از آنجا بغور رفت
 و خلق کشی که متهم در آن غور ایشان بودند بقدر
 پنجاه هزار مرد با او جمع شدند. و عنایت الدین
 محمود از فیروز کوه بامقدار پانصد سوار قلب
 و پیاده دوسه هزار بیرون آمد. و میان ایشان
 مسهاون شد. و عنایت به غوریان افتاد.
 و ملک رکن الدین به عنایت بغزنین باز رفت.
 و باز بطرف گرمسیر آمد. و خداوند زاده سیف
 الدین نزاری او را بگرفت. و بخدمت سلطان
 محمود آورد. سلطان او را در وثاق امیر حاجب
 عمر سلیمان محبوس فرمود. و روزیکه سلطان
 شهادت یافت بندگان ترک محمود غوغا کردند.
 و یکی را که نام او امیر منکورس زرد بود بغرمودند.
 تا ملک رکن الدین محمود را شهید کرد.

را چتر فرمان دولت داد که همالک غزنه
قابضن شود همه پادشاهان هند و غزنه
خطبه بنام او کردند و سکه بنام او کردند.
منهاج سراج در طبقات ناهری این نوازش را چنین طور
قلمداد می کند: چون اطراف مملکت غور چون غرستان و طالقان
و گرزوان و بلاد فارس و گرمسیر تمام در ضبط
و تسهوت بندگان او آمد. سلطان تاج الدین
یلدوز، سلطان قطب الدین ایبک و دیگر
ملوک و امرای ترک که بندگان معزنی بودند
هر یک معروفی بخدمت درگاه او فرستادند.
و از وی خطوط عتق و مثال ملک غزنین
و هندوستان التماس نمودند. برای سلطان
تاج الدین یلدوز چتر و مثال فرستاد.
تا همالک غزنین در تسهوت آورد. و چون
سلطان قطب الدین بغرنین آمد و نظام الدین
محمد را به فیروز کوه فرستاد. در سال سنه خمس

و ستمندة اورا چتر لعل فرمود. و مثال ممالک

غور و غنرین و هندوستان داد. و جمله ملوک

غور و غنرین و هندوستان خطبه و سکه بنام او کردند.^{۵۰}

منفاج سراج پیش از معروفترین جنگ ترائین حادثه بی را

و هفت میکند که در سال ۵۷۵ هـ (۱۱۷۸-۱۱۷۹ م) در میان سلطان معزالدین محمد غوری

و بهیم را و روی داد. سلطان معزالدین محمد غوری در راه اچہ و ملتان

نہروالہ لشکر کشی کرد. پادشاه نہروال بہیم را و نوجوان بود و لشکر و فیل زیاد

داشت. سرانجام لشکر غازی شکست خورد. چنانکہ در بارہ این منفاج

سراج رقمی زندقہ؟ سال دیگر سلطان معزالدین از راه اچہ و ملتان

بطرف نہروالہ لشکر کشید. و والی نہروالہ بہیم را و

بسال خورده بودہ امّا حشم و پیل بسیار داشت.

چون مہاو شد لشکر اسلام منہدم گشت.

و سلطان غازی بیمار د مہراجعت کرد. و این

حادثہ در شہور سنہ اربع و سبعین و خمسندہ

بود.

در طبقات ناهری منہاج سراج جنگ تراش اول
 کہ میان پیر تقوی راج و معز الدین محمد غوری شدہ در این جنگ
 معز الدین محمد غوری بدست گوبند راج زخمی شدہ جنگ بہ شکست
 معز الدین بی پایان رسید چنانکہ طبقات ناهری ارانہ میدہد
 ؟ امرا رای کولہ پفقور انزدیک آمدہ بود سلطان
 پیش او بہترین باز آمدہ و حملہ رایگان ہندوستان
 با رای کولہ بودند چون مہاوی راست شد
 سلطان غازی نیزہ بستند و بر پیل حملہ کرد
 کہ رای دہلی گوبند رای ہران پیل بود و در
 روی مہاوی جبرأت میکرد سلطان غازی
 کہ حیدر زمانی و رستم ثانی بود بہ نیزہ ہران پیل حملہ
 کرد و گوبند رای را بر پشت پیل بردہان
 نیزہ زد چنانچہ دودندان آن ملعون در دہان
 او افتاد و او بر سلطان [اسلام] شلی کشاد
 و بر بازو زخم محکم آمد سر اسپ باز گردانید و علق
 فرمود و از شدت آن زخم پیش طاقت مقاومت

بر پشت اسپ مانده زینت بر لشکر اسلام افتاد.
چنانچه پیش هیچکس به هم نرسید و نزدیک بود
که سلطان از پشت اسپ در افتد. خلیج نچه
عیاری مبارزی سلطان را شناخت و
ردین سلطان شد. و او را بر پشت اسپ در
کنار گرفت و بانگ بر اسپ زد. و از میان مهان
بیرون آوردی^{۵۲}

پس منہاج سراج میگوید که دوباره در میدان تراخن لشکرها
معزالدین بن محمد غوری و پیر تقوی راج هر دو با هم یون رو برو شد. جنگ سخت
روی داد. پیر تقوی راج شکست خورد و گوبند راج در میدان جنگ قتل شد.
بنابر منہاج سراج معزالدین محمد غوری در این جنگ تلنک
عمده را بکار برد. او این پیروزی معزالدین را اینطور بیان می کند:
”چون سلطان غازی طاب نراه با چنین استعداد
نزدیک یک رای کوله رسید. و او قلعه تبرهنده
را به صلح کشاده بود. و در حدود ترین لشکر گاه کرده
سلطان تعبیه لشکر بساخت. و قلب و بند و

را یات و علامات و چتر و پیلان در عقب بقدر
 چند گروه بگذاشت. و هفت راست کرده آهسته
 می آمد و سوار بر هفت و هجده را بجا فرج کرد.
 و از هر چهار طرف کفار نامزد کرد. فرمان داد ای باید
 که از چهار طرف میزند و میره و خلف و قدام
 لشکر کفار به هر طرف ده هزار سوار تیر انداز دست
 بر لشکر کفار میدارند. و چون پیلان و سواران
 ملاعبین حمله میکنند شاپشت میدهد و بتنگ
 اسپ از پیش ایشان دوری شوید. لشکر
 اسلامیان همسببین منوال کفار را عاجز کردند.
 حق تعالی اسلام را انصرت داد. و لشکر کفار
 منهدم گشت^{۵۳}

پس از جنگ ترانن معزالدین محمد غوری در عندنی مانده. او این
 متعلقه را یکی از فرمانروایان را بخشید. منجاج سراج می نویسد معزالدین در
 سال ۵۸۱ (۱۱۹۲م) قطب الدین ایبک را در قلعه کهرام حکومت این
 ناحیه سپرد کرده باز رفت. قطب الدین بیزودی دهلی را مسخر کرد. او در سال

۵۸۹ هـ کول را گرفت. معز الدین به بعد باز آمد و سال ۵۹۰ (۱۱۹۴ م) قنوج
 و بنارس را تسخیر کرد. او راجه جی چند را شکست داد. در این مبارزه
 پیش از سیهدهیل بدست آورد. اینطور او قطب الدین ایبک را کمک کرد.
 چنانکه صفحہ ۱۰۰ نگارده؛ و این حال نصرت در شعور سنه ثمان و ثمانین و خمسده
 بود. ملک قطب الدین ایبک را بقلعه کهرام
 نصیب فرمود و مراجعت کرد. و قطب الدین از
 کهرام بطرف میبوت آمد و فتح کرد. و حضرت
 دعلی را بکشاد هم در این سال قلعه کول را
 در شعور سنه تسع و ثمانین و خمسده از غزنین
 بطرف بنارس و قنوج آمد. و در حدود چند و ال
 رای جی چند منهدم گردانید. و درین فتح سیهده
 و اندر نجیر پیل بدست آمد. و در ظل حمایت
 آن سلطان غازی و عادل طاب شراه بنده او
 ملک قطب الدین را نصرت بخشید و تا ولایت
 اطراف ممالک صند فتح کرد. ^{۵۴}

سپس منہاج سراج می نویسد کہ قطب الدین ایبک شاہ ہند

در یک حادثہ جان داد۔ بنا بر منہاج سراج در سال ۶۵۷ھ در میدان

چوگان بازی با تقصیر اسپ درگذشت۔ او این مہمیت ناگہانی را چنین طور

بیان می کند: در شہور سہ سبوح و ستارہ در میدان گوی زدن

از اسپ خلا کردہ، و اسپ بر زیر او آمد۔ چنانچہ پیش

کوہ زین بر سینہ او آمد۔ و بر حمت حق پیوست^{۵۵}۔

منہاج سراج در بارہ پادشاہان ہند ذکر میکند۔ او یکی از پادشاہان

ہند کہ در دورہ قطب الدین ایبک می زیست۔ نام او **لکھمینیہ** بود۔ او آدم خوب

و نیک سیرت بود۔ او ہرگز کسی را اذیت نہ داد۔ عدل و انصاف را ہمیشہ ترجیح داد۔

او بجای جیتل (سگ) "کودہ" را رواج داد۔ او تا ہشتاد سال حکومت کرد۔

در ستایش او منہاج سراج اینطور می نویسد: "ہر ای لکھمینیہ را

بر تخت نہادند۔ و ہشتاد سال پادشاہی کرد۔

از ثقات روایت چنین است کہ ہرگز بر دست او

قلیل و کثیر هیچ ظلمی نہ رفت۔ و ہر کہ از وی سوال کرد۔

یک لک بخشید۔ ہمچنان کہ سلطان کریم

قطب الدین خاتم الزمان طاب نرزاہ۔ چنان فقر بر آوردند

که در آن بلاد کوده بعوض چیتل روان است

عطائی که کمتر بود یک کوده برادی^{۵۶}؛

سپه سالار قلب الدین ایبک محمد بن مختیار قصد لکھمینیہ (بنگال)
کرد. منہاج سراج می نوید کہ او بدون جنگ لکھمینیہ را بدست آورد و مال بسیار
گرفت. او آنجا سکونت کرد. وقتیکہ محمد بن مختیار با لشکر در رای لکھمینیہ رسید.

او از عقب محل فرار شد. این ماجرہ در طبقات نامہری چنین است:

در این حال رای بر سر مایدہ نشستہ بود. و طبق

معاہ زیرین سیمین بر طعام قرار معهود پیش نهاد

کہ فریاد از در سرای رای و میان شہر برآمد.

چون او را تحقیق شد کہ حال چیست؟

محمد مختیار در میان سرای و حرم رای رانده بود.

و خلق را بزریر تیغ آورده بپای برہندہ از

پس پشت سرای خود بگریخت^{۵۷}؛

در طبقات نامہری شرح واضح در بارہ لشکر کشی در ناحیہ ثبت است.

این ناحیہ زیر کاشت بود و مشتمل بر قبیلہ ہا بود. اسلمہ آنها نیزہ نی بود.

محمد بن مختیار از آنها جنگ کرد. در طبقات نامہری چنین نوشته است:

"اهل قلعه و حوالی برای دفع پیش باز آمدند و
 جنگ پیوستند و از بامداد تا نماز دیگر مقاتله همد
 رفت. و جمع بسیار از لشکر اسلامی کشته و خسته
 گشتند. و تمامت سلاح آن جماعت از پارهای
 (فی) نیزه بود. چنانچه جوشن و برگستون و خود و سپهر
 همه قطع قطع بر ریشم خام بر هم بسته و دوخته
 و جمله خلق تیر انداز و کمان ها بلند بود؛"
 ۵۸

منفاج سراج بعد از ذکر قلب الدین ایبک ذکر شمس الدین التمش

می کند. اومی نوید که التمش در سال ۶۳۱ هـ (۱۲۲۳-۲۴ م) بتختخانه پعیلیسه
 را تباہ کرد که در مدت سیصد سال ساخته شده بود. او بت محاکمان دیو هم
 تباہ کرد که بدست پادشاه پکرماجیت ساخته شده بود. و سالنامه هند و
 از عهدش آغاز میشود. منفاج سراج این را اینطوری نوید: "در
 شهرورسنه احدی و ثلثین و ستمائے لشکر اسلام
 را بلوت بلاد ما لوه برد. و حصن شهر پعیلیان
 را بگرفت و بتختانه که سیصد سال بود تا آنرا
 عمارت می کردند. و رفعت و بقدر همد و پنج گز بود

خراب کرد. و از آنجا بطرف اجین نگرى رفت.
و بتیخانه معمال دیوار خراب کرد. و قتل
یکماجیت که پادشاه اجین نگرى بوده است.
و از عهد او تا بوقت از یک هزار و دو بیست
سال است. و تواریخ فعندوان از عهد او مینویسد.
و چند قتل دیگر که از سربخ ریخته بودند با سنگ
معمال بحضرت دعلی آوردی،^{۵۹}

پس منجاج سراج در طبقات نامهرى آن حالات را بیان میکند
که به سبب آن رهنیه در سال ۶۳۴ هـ (۱۲۳۶ م) بر تخت نشست سلطان التمش
رهنیه را جانیشین خود شناخت زیرا که پسران او نالایق بودند و همیشه در عیش
مشغول بودند. و هیچ سروکار از سلطنت داری نداشتند. فرمان التمش را
منجاج چنینطورى نگارد: چون سلطان در نامه او آثار دولت و شفاعت
میدید اگر چه دختر بود و مستوره بعد آنکه از فتح کالیور
مراجعت فرمود تاج الملک محمود بپیر رحمت الله
که مشرف مملکت بود فرمان داد تا او را ولادت
عهد نبشت. و ولى عهد سلطنت کرد.

و در وقت نبشتن آن فرمان بنندگان دولت که
بجهنم سلطنت او قربتی داشتند عرصه داشت
کردند که با وجود پسران بزرگ که سلطنت را
شایانند. دختر را پادشاه اسلام و ولی عهد
میکنند چه حکمت است؟

و نظر پادشاه نه بر چه معنی است؟ این اشکال
را از خاطر بنندگان رفع فرمایید که بنندگان را این
معنی لایق نمی ماند.

سلطان فرمود که پسران من بعشرت و
جوانی مشغول باشند. و هیچکدام تیماری مملکت
ندارند. و از ایشان ضابطه ممالک نیاید شمارا
بعد از فوت من معلوم گردد که ولایت عمود را
صیچ یک لایقتر از من نباشند^{۶۵}،

منعاج سراج در باره ممدوح خود ناصرالدین محمود که بنام او طبقات ناهری

معنون کرد. وی نویسد در سال ۶۴۵ و قتیکه او در راه قنوج بود در راه قلعه

تلکند بود که در آن گروهی از هندویان برای مبارزه پنهان بود. ناصرالدین محمود

از آنها متقابلہ کر دوشکت داد۔ منہاج سراج در طبقات ناہری این فتح را

اینطور می نویسد: "و در حدود قنوج موضع بود حصین و قلعه متین

نام آن تلسنده کہ از سد سکندر حکایت احکام

می گفت۔ جماعت هندو بران مقام تحمین جستند۔

و دست از جان بستند۔ و دران روز لشکر اسلام

در خدمت رکاب اعلیٰ بدان موضع قتال کردند۔

تا جملہ آن متمردان بہ دوزخ رفتند۔ فتح آن موضع

میسر گشت۔"

در حصین ناحیہ تلسنده رانہ بود کہ بنام دکی ملکی معروف بود۔

خان معظم الخ خان صہ ناحیہ را ہنبلو کرد و مال غنیمت بسیار گرفت۔ علاوہ

ازین این یک ہزار و پانصد اسپ بدست آورد۔ منہاج سراج در بارہ این

اینطور نقل می کند: "و رانہ بود دران جبال و فواجی کہ اورادکی و ملکی

گفتندی با اتباع بسیار و مرد جنگی بشمار و ولایت

و مال بی اندازہ۔ و مواضع حصین و شعاب و مہلیق

در غایت جہانت حملہ نسب کرد۔ و تمام آن لعین

را و عورات و فرزندان اورا برست آورد۔

و غنائیم بسیار برگرفت از یک جنس اسپ یکفزاره
و پانصد سربدست حشم اسلام افتاد و دیگر
غنائیم را بدین قیاس می باید کردیم

بعد از آن به هنگام ششم جلوس دولت ناصرالدین محمود در سال ۱۲۴۹

(۱۲۵۱) سواری شاهی بجانب کالیفور و مالوه و چندیری و نروال می گذرند.

جاهر اجایی از بزرگترین شامهان آن منطقه بود. او با پنج هزار سوار و دولک

پیاده جنگ کرد. ولی الخ خان تمام آنها را تباه کرد و مال غنیمت بسیار دستگیری

کرد. منهای سراج این پیروزی را اینطور می نویسد: روز سه شنبه

بیست و پنجم ماه شعبان سنه تسع رایات اعلی

بطرف کالیفور و چندیری و نروال و مالوه حرکت فرمود.

و در آن سفر تا نزدیک مالوه رفت. و جاهر اجار

که بزرگترین رایگان آن بلاد بود. بقدر پنج

هزار سوار و دولک پیاده داشت مقدم گشت.

و قلعه نرول که عمارت کرده بود فتح شد و غنیمت

گشت و خان الخ خان اعظم در آن سفر آثار

جلالت و شجاعت بسیار نمود. و غنائیم و برده

بدست حشم اسلام افتادیم

۱۲۵۵

پس منجاج سراج دوباره یکی از بزرگترین پادشاهان هند بیان
می کند که پادشاه رنجنپور بود نام او راجا ناهر دیو بود. لشکرهای او با اسلحه خوبترین
آراسته بودند. او در سال ۶۵۱ هـ (۱۲۵۴) برای مقابله الخ خان آماده شد.
ولی در جنگ شکست خورد. منجاج سراج این واقعه را چنینطور بیان می کند

” در این مدت الخ خان معظم خاقان انظم خلدت

سلطنته لطیف ناگوار رفته بود. بجانب ولایت

رنجنپور باهر دیو که انظم و چتر و لشکر اسلام

را سپرد. و زای رنجنپور باهر دیو که انظم رایان

اصیل و بزرگترین ملوک هند دست لشکر کشید.

تا الخ خان را مگر نلتنی تواند رسانید. حق تعالی

و تقدس خواسته بود. نام نیک بندگان دولت الخ خان

سیرهایف ایام بنصرت و فیروزی و ظفر مخلص ماند.

تمامت لشکرهای باهر دیو را اگر چه بس انبوه

گردانید. و مردان نامزار بسیار از ایشان به

دو زخ فرستاد. و عنایم بسیار کرد. و اسپ و

سپرده بی حساب بدست آورد. و سالم و غانم و در

عصمت آفریدگار بخطه ناگور که بود بندگان

دولت الخ خان حضرت بزرگ شده بود بلا امر

طبقات ناهری الملامت ، واقعات و حادثات حقیقی می دهد که
از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد. این کتاب از آغاز تا هنوز یکی از مؤثرترین
منابع تاریخی بوده است. منہاج سراج تمام واقعات و حادثات را در شرح
واضح داده است. او آن واقعات را که از کتاب خواند و شنید. و از اشخاص خبیر
و ثقہ آن عصر سماع کرد. در سراسر کتاب مأخذ می دهد. اینطور اهمیت تاریخی این
کتاب افزون می شود. او مرد تجربہ که در دربارهای مختلف رفت و زندگی کرد.
و دانشندان عصر آشنا بود. و در تاریخ علاقه خاصی داشت. آن حادثات و
واقعات که او دید بقلم آورده است. این اهمیت کتاب تاریخی را بیشتر کند.
اگرچه منہاج سراج چنگیز خان را هرگز دوست نداشت و بعنوان دشمن
اسلام گردانید. اما خوبی چنگیز خان را نمی توانست فراموش بکند. او خوبی چنگیز را

اینطور بیان می کند " در شہور سنہ ثمان و عشر و ستھائہ لاتب این

طبقات منہاج بطرف غور باز آمده شد. در قلعه

سنگ کہ او را خول مانی گویند. ملک حاتم الدین

عبدالملک را دیدہ آمد. ناگاہ برادرش ملک تاج الدین

حبشی عبدالملک که او را خبر و غنور لقب داده بودند.
 ذکر او پیش ازین تخریر یافته از طرف ملاتان
 با جازت چنگیز خان بغدر باز آمد این حکایت از
 وی سماع افتاده است. او گفت اوقتی ما از نزدیک
 چنگیز خان بیرون آمدیم و در خمر گاهی نشستم اقلان
 چیربی که من با او آمده بودم با چند نوین دیگر حاضر بودیم.
 و بزرگتر آن همه اقلان چیربی بود. دو مغل را بیاوردند
 که دوش بوقت یتاق گرد بر گرد لشکر هر دو در خواب
 شده بودند. اقلان چیربی گفت: ایشان را کدام مغل
 آورده است؟ آن مغل که ایشان را آورده بود. زانوز
 که من آورده ام گفت: گناه ایشان چه بود باز گوی!
 گفت: ایشان هر دو بر پشت اسپ بودند من می گشتم
 و تفحص یتاقیان می کردم به ایشان رسیدم.
 ایشان را در خواب دیدم. تا زیانه بر سر اسپ ایشان
 زدم که شما گناه کار شدید که در خواب خوابید.
 و بگذشتم امروز ایشان را حاضر کردم.

اقلان روی بدان دو مغل کرد که شما در خواب
بودید؟ هر دو اقرار کردند که بودیم فرمان داد تا یکی را
بکشند. و سر او در جعد دیگری بندند. و گردنم را شکر
بگردانند آنگاه دیگری را بکشند. ایشان همه
خدمت کردند. در حال آن فرمان بجای آوردند.
من در تعجب بماندم. اقلان چیزی را نگفتم که کوه
و حجت آن دو مغل را نبود. چون می دانستند که
جزای ایشان، کشتن خواص بود. چرا اقرار کردند؟
و اگر منکری شدند. از کشتن خلاص یافتندی.
اقلان چیزی گفت. چه اعجب می آید ترا.
شما تا زیمانی چنان کنید و دروغ گوئید که دروغ
گفتن کار شما باشد یعنی تا زیمان. و مغل را اگر
هزار جان در سر آن شود. کشتن اختیار کنند
و دروغ نگویند ازین چیزهاست که خدا ایتعالی
بلای ما را بر شما فرستاده است. ۶۵

اینطور اعتماد بر استکوی منہاج سراج افزون می شود.

در باره اهمیت تاریخی طبقات ناهری ضیاء الدین برقی اینطور

اظہاری داشت: "از تاریخ طبقات ناهری که صدر جہان منہاج الدین
جو زبانی تالیف کرده است. ویدہ بیہنا نموده یاد
آوردیم کہ در ان بزرگ طبقات ناهری را در دہلی
تالیف کرده است. و اخبار و آثار انبیا و خلفا و
سلطین در بستہ طبقتہ آورده و از آدم و محقر
شیش و کیومرث بہ نسق و ترتیب تا اخبار و آثار
سلطان ناہر الدین پسر سلطان شمس الدین
التمش و خانان عمعد شمس و ناہری در تاریخ خود
نوشته و من با خود گفتم اگر من صمان نویسم کہ آن
بزرگ دین و دولت نوشته اش مطالعہ نوشته
من مطالعہ کنندگان را تحصیل حاصل باشد. و اگر
بہ خلاف نوشته آن استاد چینی نویسم. و کم و
بیش کنم ہم بر بی ادبی و جبرأت من حمل شود.
و ہم مطالعہ کنندگان تاریخ طبقات ناہری

را در شبه و شک انداخته باشم. پس در نوشتن
تاریخ خود مصلحت در آن دیدم که هر چه آن در
طبقات نامری آورده است درین تاریخ نیاورم.
و اخبار و آثار آن را که قاضی منہاج الدین
ذکر کرده است ذکر نکنم،^{۴۴}

- ۱۔ منہاج سراج، طبقات ناہری، ۲۴۱-۲۴۲
- ۲۔ ایضاً، دیباچہ، ۷
- ۳۔ ایضاً، طبقات ناہری، طبقہ بیست و دوم، ۴۴
- ۴۔ ایضاً، " " " "، ۸۹
- ۵۔ ایضاً، " " " "، خاتمہ کتاب، ۲۲۱
- ۶۔ عباس اقبال، منتخبات ادبیات فارسی، ۲۵۹
- ۷۔ سعید نقیسی، مجلہ ارمغان جلد دہم، ۴۱۵
- ۲۴۴ The History of India as told its own Historians
ed by HM-ELLIOT
- ۹۔ منہاج سراج، طبقات ناہری، طبقہ بیست و دوم، ۲-۱
- ۱۰۔ " " " " " "، ۴۲
- ۱۱۔ " " " " " "، ۱
- ۱۲۔ " " " " " "، ۹
- ۱۳۔ " " " " " "، ۱۸۶
- ۱۴۔ " " " " " "، طبقہ بیست و دوم، ۴۲۵-۴۲۶
- ۱۵۔ " " " " " "، " بیست و سوم، ۱۷۷
- ۱۶۔ " " " " " "، ۲۱۸

۴۳۵	۱۷- متفاج سراج ، طبقات ناهری ، طبقه بیستم ،
۲۵۹	۱۸- " " " ، طبقه دوازدهم ،
۳۸۹	۱۹- " " " ، طبقه هیجدهم ،
۱۸	۲۰- " " " ، طبقه بیست و دوم ،
۴۸۲	۲۱- " " " ، طبقه بیست و یکم ،
۸۴	۲۲- " " " ، طبقه بیست و دوم ،
۲۲۹	۲۳- " " " ، طبقه یازدهم ،
۳۴۳-۳۴۲	۲۴- " " " ، طبقه هفدهم ،
۴۱۴-۵۵	۲۵- " " " ، طبقه بیستم ،
۱۲	۲۶- " " " ، طبقه بیست و دوم ،
۱۳۴	۲۷- " " " ، طبقه بیست و سوم ،
۸۵	۲۸- " " " ، طبقه بیست و دوم ،
۱۸۸	۲۹- سید صباح الدین عبدالرحمان ، بنیم مملوکیه ،
۱۸۹	۳۰- " " " ،
۲۳	۳۱- متفاج سراج ، طبقات ناهری ، خاتمه کتاب ،
۱۹	۳۲- " " ، تعارف طبقات ناهری ،

۲۴۴	History of India told by its own Historians, pp	
	-ed by HM-ELLIOT	
"	"	-۳۴
۲۲۷	۳۵- منہاج سراج، طبقات نامری، طبقہ یازدہم،	
۱۷۱	، Medieval India, Satish Chandra	-۳۴
۲۲۹	۳۷- منہاج سراج، طبقات نامری، طبقہ یازدہم،	
۲۲۹-۲۲۸	" " " " "	-۳۸
۱۸-۱۷	، Medieval India, Satish Chandra	-۳۹
۲۳۰	۴۰- منہاج سراج، طبقات نامری، طبقہ یازدہم،	
۶	، Delhi Sultanate, Peter Jackson	-۴۱
۲۳۰	۴۲- منہاج سراج، طبقات نامری، طبقہ یازدہم،	
۳۲۹-۳۲۷	، طبقہ ہندھم، " " "	-۴۳
۳۳۰	" " " " "	-۴۴
۳۳۱-۳۳۰	" " " " "	-۴۵
۳۳۱-۳۳۱	" " " " "	-۴۶
۳۴۳	" " " " "	-۴۷
۳۳۳-۳۳۳	" " " " "	-۴۸

شماره	عنوان	صفحه
۳۷۱-۳۸۲	۴۹- منقاج سراج ، طبقات ناهری ، طبقه هفدهم	۵۰
۳۷۲	" " " " " "	۵۱
۳۹۷	" " " " " "	۵۲
۳۹۹	طبقه نوزدهم	۵۳
۴۰۰	" " " " " "	۵۴
۴۰۱	" " " " " "	۵۵
۴۱۸	طبقه بیستم	۵۶
۴۲۵	" " " " " "	۵۷
۴۲۴	" " " " " "	۵۸
۴۲۹	" " " " " "	۵۹
۴۴۹	طبقه بیست و اول	۶۰
۴۵۸	" " " " " "	۶۱
۴۸۵	" " " " " "	۶۲
۴۸۱-۴۸۲	" " " " " "	۶۳
۴۸۵-۴۸۴	" " " " " "	۶۴
۶۵	طبقه بیست و دوم	۶۵
۱۴۶	" " " " " "	۶۶
۲۱-۲۰	" " " " " "	۶۷
	۶۶- ضیاء الدین برنی ، تاریخ فیروزشاهی	۶۷

نتیجہ گیری

نتیجه گیری

طبقات ناهری از یک طرف اهمیت تاریخی دارد و بطرف دیگر این کتاب مهمی اهمیت ادبی هم دارد. این کتاب اطلاعات دست اول می دهد. منہاج سراج همیشه با دربار پادشاهان روابط داشت و با همه هرج و مرج سیاسی آشنا بود. و به هنگام بیشتر واقعات و حادثات آن زمان را بچشم خود دید. او به مناصب قاضی، خلیف و هدر جهان مأمور بود. به همین سبب او همیشه درباره حوادث مختلف اطلاع داشت. منہاج سراج این حوادث و واقعات را در طبقات ناهری با تفصیل بیان کرده است.

اگرچه منہاج سراج تاریخ مفصلی عمومی از حضرت آدم علیه السلام تا دوره مدوح خود سلطان ناهرالدین محمود نوشته است. آن بخش که درباره هند شرح می دهد معتبرترین منابع تاریخ بشمار می رود. منہاج سراج یکی از اولین اشخاص بود که روش علمی را در تاریخ نویسی جای داد. او حادثات و واقعات را با تاریخ درست بیان می کند. او همیشه حقیقت را بعد از تحقیق می نویسد و مأخذ آن را نشان می دهد. به این سبب همه تاریخ نویسان عهد وسطی طبقات ناهری را یکی از معتبرترین مأخذی شمارند.

منهاج سراج در ادبیات زبان فارسی و عربی مهارت
کاملی داشت. با وجود اینکه او در نگارش طبقات ناهری
و اثره‌های عربی کمتر استفاده کرده است. طبقات ناهری در
زبان خیلی شیرین فارسی نوشته است.

منهاج سراج در این کتاب محاورات آسان و عام فهم
بکار برده است. او واقعات و حوادث را به وضاحت بسیار
و در زبان ساده، سلیس، روان و مدلل بیان می‌کند که آن واقعات
مانند آئینه بخوبی جلوه‌آید. اینطور طبقات ناهری را یکی از شاهکارهای
ادبی آن دوره نامیده اند.

بدون شک مطالعه طبقات ناهری منهاج سراج یک
روش را رواج داشت. منهاج سراج دانشمند برجسته قرن
سیزدهم میلادی است که یکی از پیشرو تاریخ نویسان می‌باشد.
او جبراً تمندان و دانشمندان راهی هموار کرده که برای نسل آینده
در راه تاریخ نویسی روش نو بنانهاد. کار او و سهم او نه تنها در میان
دانشمندان گذشته معروف بود بلکه در مطالعات تاریخی و ادبی
زبان فارسی خیلی مهم بوده است.

کتابیات

۱. زبان و ادب فارسی در هند، کیومرث امیری، وزارت

فرہنگ و ارشادات اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ھ

۲. طبقات نامہری، مہفاج سراج، مترجم غلام رسول مہر

اردو سائنس بورڈ، لاہور، ۱۹۸۵م

۳. استیلائی مغول، عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۱ھ

۴. منتخبات ادبیات فارسی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران

۵. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا عصر جاہلہ، مقبول بیگ بدخشان،

مجلس ترقی ادب، لاہور

۶. معجم البلدان، جلد سوم، یاقوت حموی، قاہرہ، ۱۳۲۳ھ

۷. جغرافیای تاریخ ایران، بارتولد، ترجمہ فارسی، تهران، ۱۳۵۸ھ

۸. تذکرہ شتر عشق، حسین قلی خان عظیم آبادی، لاہور، ۱۳۲۳ھ

۹. ریاض الشعراء، والدہ داغستانی، نسخہ خطی کابل، کابل

۱۰. مقالات حافظ محمود شیرانی، مرتبہ مظہر محمود شیرانی،

مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۷۲م

۱۱. گنجینہ سخن، نویسندہ دکترا ذبیح اللہ ہفا، مؤسسہ انتشار

امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵

۱۲. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح اللہ صفاء،

چاپخانه رودکی، تهران، ۱۳۶۳

۱۳. سخندان فارسی، محمد حسین آزاد، اردو اکادمی لکھنؤ، ۱۹۸۰

۱۴. هندوستان میں فارسی ادب، دکتر نعیم الدین، آل انڈیا رادیو، ۸۵

۱۵. چکیده تاریخ ادبیات ایران، منظر امام، مظفر پور، ۲۰۰۰م

۱۶. بزم مملوکیہ، سید صباح الدین عبدالرحمان، اعظم گڑھ، ۱۹۸۶م

۱۷. تاریخ نویسی فارسی در هندوستان و پاکستان، دکتر آفتاب امغر

خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران، لاہور، ۱۳۴۴ھ

۱۸. ہنادید عجم، مولوی محمد حسین ناہری، رای صاحب لالہ رام

دیال انگر وال، الہ آباد - ۱۹۸۴

۱۹. تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، کتاب فروشی فروغی،

تهران، ۱۳۴۴

۲۰. نصاب فارسی، محمد حسن، دانشگاه جی. این. یو، دہلی، ۱۹۷۸م

۲۱. تاریخ زبان و ادبیات خارج از ایران، عباس مہرین،

انتشارات مانی، تهران، ۱۹۷۳

۲۲. سبک شناسی، محمد تقی بہار مشہدی، تهران، ۱۳۴۹ھ

۲۳۔ فارسی ادب کی تاریخ، محمد ضیاء الدین انصاری، علی گڑھ، ۷۶

۲۴۔ ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، سید عبداللہ،

مجلس ترقی اردو، لاہور، ۱۹۶۷

۲۵۔ طبقات ناہری، مرتب عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ

افغانستان، کابل، ۱۹۲۳-۱۹۲۴

۲۶۔ تاریخ ادبیات ایران، رضازادہ شفق، امیر کبیر، تھران ۱۹۴۶

۲۷۔ تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، دکترا ذبیح اللہ ہفا،

چابخانہ دانشگاہ تھران، ۱۳۳۸ھ

۲۸۔ تاریخ ایران، مقبول بیگ بدخشان، لاہور، ۱۹۷۱

۲۹۔ ہندوستانی دورہ وسطی کے مؤرخین، محب الحسن،

ترقی اردو بیورو، دہلی نو، ۱۹۸۴

۳۰۔ ہندوستان کی کہانی، عبدالسلام قدوائی،

دارالمصنفین اعظم گڑھ، ۱۹۸۸

۳۱۔ بزم تیموریہ، سید صہباج الدین عبدالرحمان، اعظم گڑھ، ۱۹۹۰

۳۲۔ ہندوستان کے سلاطین علماء اور مشائخ کے تعلقات

پر ایک نظر، صہباج الدین عبدالرحمان، اعظم گڑھ، ۱۹۷۰

۳۳۔ ہندوستان کے عہد وسطیٰ کی ایک جھلک، سید بہاج
الدین عبدالرحمان، دارالمصنفین اعظم گڑھ، ۱۹۹۵

۳۴۔ دربارِ ملی، ایس ایچ ایم کراچی، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۴۴

۳۵۔ تاریخ فیروز شاہی، شمس سراج عقیق، مدیر ولایت حیدرآباد،
ایشیا تک سوسائٹی، کلکتہ، ۱۸۹۱

۳۶۔ تاریخ فیروز شاہی، ضیاء الدین برقی، مرتب سید احمد خان
ایشیا تک سوسائٹی، کلکتہ، ۱۸۶۲

۳۷۔ تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح اللہ ہفنا، مکتبہ
دانشگاہ تہران، ۱۹۷۴

۳۸۔ مجلہ ارمغان، شماره دہم، تہران،

۳۹۔ قند پارسی، شماره سیزدہم بہار، دہلی نوٹرز، ۹۹

۴۰۔ بیاض، مدیر اظہر دہلوی، انجمن پارسی دہلی، ۱۹۹۵

۴۱۔ دانش، ہندوپاک، دانشگاہ سرینگر و اسلام آباد

۴۲۔ میزبان، دہلی،

۴۳۔ کیهان، تہران

۴۴۔ آشنا، تہران

۴۵۔ شرح وقایح خواجہ معین الدین چشتی، بابو لعل نولکشور
لکھنؤ ۱۹۴۱ء

۴۶۔ خواجہ معین الدین چشتی، ایس۔ ای۔ رحمان، اعظم گڑھ، ۱۹۹۰

۴۷۔ واقعات دارالحکومت دہلی، بشیر الدین احمد، دہلی ۱۹۱۹

۴۸۔ شعر العجم، مولانا شبلی نعمانی مرحوم، اعظم گڑھ، ۱۹۸۸

۴۹۔ باطین السلاطین، غلام مرتضیٰ، کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد۔

۵۰۔ تاریخ وسطی ہند، پروفیسر عرفان حبیب، دہلی، ۱۹۹۰

۵۱۔ پاکستان میں فارسی ادب کی ترقی، ظہور الدین، لاہور،

۵۲۔ روشنی السلاطین، سلطان محمد مخزی، تصنیف سید حامد الدین راشدی
ہندوستان،

BIBLIOGRAPHY

- (1) A History of Muslim Historiography by F. Rosenthal, Lieden, 1952.
- (2) A literary History of Persia by E. G. Brown, Cambridge University, London, 1964.
- (3) Chaurasia, R.S. – History of Medieval India (from 1000A.D. to 1707 A.D.), Forward Book Depot, Educational Publisher, Delhi, 1991.
- (4) Ghani M.A., History of Persian Language and Literature in India, Allahabad, 1941.
- (5) Historians and Historiography during the reign of Akbar by Harbans Mukhia, Vikas Publication, New Delhi, 1976.
- (6) Historians of India, Pakistan and Cylon by C.H. Phillips, Oxford University Press, London, 1967.
- (7) Historians of Medieval India by P. Hardy, Luzac, London, 1966.
- (8) History of India by Mohibullah Hassan, Meenakshi, Meerut, 1983.
- (9) History of India, as told by its own Historians. H.M. Elliot and Dowson, Kitab Mahal, Allahabad, 1964.
- (10) History of Iranian Literature by Jan Rypka, D. Reidel Company Holland, 1968.
- (11) Irfan Habib, Chaudhuri and Ray, edited by Tapan, Cambridge Economic History of India, Cambridge University, 1982.
- (12) Irfan Habib, Essays of Indian History, Tulika, New Delhi, 1995.
- (13) Lane Poole (Stanley), Medieval India: Under Mohammedan Rule, (712-1764) 2nd ed; Shushila Gupta Publisher, Calcutta, 1957.
- (14) Mehta, J.L., Advanced Study in the History of Medieval India, Sterling Publishers Private Limited, New Delhi, 1990.
- (15) Nabi Hadi – Dictionary of Indo-Persian Relation, Indira Gandhi National Centre of Arts, New Delhi, 1995.
- (16) On history and historians, K.A. Nizami, Munshiram manohar Lal, New Delhi, 1983.

- (17) Pandey A.B., Early Medieval India, Central Book Depot, Allahabad, 1990.
- (18) Peter Jackson, The Delhi Sultanate, Cambridge University Press, Cambridge, 1999.
- (19) Romila Thapar, A History of India, vol. One, Penguin Books India Publication Limited, New Delhi, 1966.
- (20) Satish Chandra, Medieval India, Har-Anand Publication, Pvt. Ltd, New Delhi, 1997.
- (21) Some Historian of Medieval India by B.N. Luniya, Educational Publication, Agra, 1969.
- (22) Srivastava, A.L. – The Sultanate of Delhi (711A.D. to 1526 A.D), Shiva Lal Agarwala & Company, Agra, 1988.
- (23) Tabqat-e-Nasiri of Minhaj-e-Siraj, translated by Major H.G. Raverty, Bengal Asiatic Society, Calcutta, 1873.
- (24) Tabqat-e-Nasiri of Minhaj-e-Siraj, edited by Captain W. Nassau Lees LLD and Mawalawis Khadin Hosin and Abd Al-Hal Asiatic Society of India, Calcutta, 1863.
- (25) Tajul Maasir of Sadruddin Hasan Nizami translated by Bhagwat Swaroop, Published by Saud Ahmad Dehlavi, Delhi, 1998.
- (26) The making of History – Essays Presented to Irfan Habib, edited by K.N. Panniker, Terence J. Byres, Utsa Patnaik, Tulika, New Delhi, 2000.
- (27) Iqtidar Husain Siddiqui – The Thirteenth and Fourteenth Century Indo-Persian Sources of History and Culture in Central Asia, Islamic Culture, The Islamic Culture Board, Hyderabad, July 1994.
- (28) Nizami K.A. – Psycho History and Medieval Indian Historiography, Islamic Culture, The Islamic Culture Board, Hyderabad, April, 1987.

**LITERARY AND HISTORICAL IMPORTANCE
OF TABQAT-E-NASIRI OF
MINHAJ-E-SIRAJ**

*Dissertation Submitted to the Jawaharlal Nehru University
in Partial Fulfillment of the Requirements
for the Award of the Degree of*

MASTER OF PHILOSOPHY

By

MD. RIZWAN

Under The Supervision of
PROF. MAHMOOD ALAM



**CENTRE OF PERSIAN AND CENTRAL ASIAN STUDIES
SCHOOL OF LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE STUDIES
JAWAHARLAL NEHRU UNIVERSITY
NEW DELHI-110067
INDIA
2001**